

عوامل شکست اصلاحات

اقتصادی در شرق

(از دیدگاه حقوق مالکیت)

این گزارش ترجمه‌ای است براساس مقاله‌ای از یان وینیکی

(Jan Winiecki)

Why Economic Reforms Fail in the Soviet System: a Property Rights-based Approach, in Empirical Studies in Institutional Change; Political Economy of Institutions and Decisions”, ”, Eds. : Lee J. Alston, Thrainn Eggertsson, Douglass C. North , Cambridge University Press 1996

کد موضوعی: ۲۲۰

شماره مسلسل: ۱۲۷۰۷

آذرماه ۱۳۹۱

دفتر: مطالعات اقتصادی

به نام خدا

فهرست مطالب

۱.....	چکیده
۳.....	مقدمه
۴.....	۱. چه کسانی از وضعیت موجود سود می‌برند و چرا؟
۴.....	۱-۱. فقدان انگیزه برای تمرکززدایی در مدیریت بخش عمومی
۱۳.....	۱-۲. عدم گرایش به توسعه بخش خصوصی
۱۵.....	۲. اصلاحات چه زمانی و چگونه شکست می‌خورد
۱۵.....	۲-۱. استراتژی‌ها و تاکتیک‌های مخالفان اصلاحات
۲۳.....	۲. چشم انداز شکست - راهکارهای محتمل
۲۳.....	۳-۱. اتحاد شوروی
۲۵.....	۳-۲. لهستان
۲۷.....	۳-۳. چین
۲۹.....	نتیجه‌گیری
۳۰.....	منبع و مأخذ



عوامل شکست اصلاحات اقتصادی در شرق (از دیدگاه حقوق مالکیت)

چکیده^۱

با وجود اینکه از سقوط اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای سوسیالیستی حدود دو دهه می‌گذرد، ولی آشنایی با تجربه ناموفق این کشورها در انجام اصلاحات اقتصادی و آگاهی از علل شکست این کشورها برای کشورهای در حال توسعه، از جمله ایران، می‌تواند بسیار آموزنده باشد. این گزارش براساس دیدگاه نهادگرایی به بررسی مشکلات و موانع بر سر راه اصلاحات اقتصادی در کشورهایی می‌پردازد که در آنها دولت نقش کلیدی و اساسی در اقتصاد دارد. بخش اول این گزارش به این نکته می‌پردازد که چه کسانی از وضعیت موجود سود می‌برند و در عمل به بررسی سیستم انگیزشی در بین مدیران بخش دولتی در کشورهای نوع شوروی اشاره می‌کند. در اصل این بخش به این مسئله پاسخ می‌دهد که انگیزه اساسی در بین مدیران بخش عمومی برای پیشبرد اصلاحات و یا متوقف کردن آن و کارشکنی در راه اصلاح چیست؟ بخش دوم گزارش بررسی راهکارهای مخالفان اصلاحات برای به بن‌بست کشاندن اصلاحات است. در این بخش استراتژی‌هایی که در کشورهای با مداخله بالای دولت، توسط مخالفین اصلاحات و یا متضررین از اصلاحات اقتصادی به کار برده می‌شود با استفاده از دیدگاه هزینه مبادله و حقوق مالکیت، تحلیل می‌شود.

سومین و آخرین بخش این گزارش، هم علل شکست‌های پی‌درپی در اصلاحات اقتصادی سیستم‌ها، در کشورهای شوروی، چین و لهستان توضیح داده شده است و هم پیامدهای اصلاحات کنونی و در جریان این کشورها با استفاده از دیدگاه هزینه مبادله پیش‌بینی شده است. در کل مهمترین دلایلی که برای شکست اصلاحات اقتصادی در این گزارش ذکر شده است عبارتند از:

- هر محرکی برای اصلاحات اجتماعی در میان بنیانگذاران دولت‌های نوع شوروی، به سرعت از میان می‌رود و قشر حاکم به دنبال تثبیت حق مالکیتی است که رانت آنان را حداکثر کند.

۱. چکیده حاضر توسط مترجم تنظیم گردیده و برگردان از متن اصلی نیست.

- تمامی جناح‌های موجود در قشر حاکم، تداوم وضعیت موجود را بر شکل‌گیری دولت دمکراتیک ترجیح می‌دهند و انگیزه‌ای قوی برای حفظ نهادهای غیردمکراتیک دارند.
- حرکت از فعالیت‌های دولتی به سوی بخش خصوصی امکان کسب امتیاز ویژه برای مقام‌های حزبی و بوروکرات‌های اقتصادی را کاهش می‌دهد. لذا خصومت با بخش خصوصی به ملاحظات ایدئولوژیک ارتباطی ندارد، بلکه به منافی مرتبط است که با گسترش بخش خصوصی و کوچک شدن بخش دولتی از دست می‌رود.
- اصلاحات واقعی اقتصادی، به‌طور ریشه‌ای ساختار حقوق مالکیت را تغییر می‌دهد، نقش مقام‌های ارشد حزبی را حذف می‌کند و احتمال حداکثرسازی کسب رانت را به شدت کاهش می‌دهد.
- مخالفین اصلاحات در انتخاب نوع اقدامات، آزادی عمل زیادی دارند. آنها می‌توانند با کنترل فعالیت‌های اقتصادی، عدم موفقیت اصلاحات را تضمین کنند.
- با وجود تحلیل‌های بدبینانه موجود در این گزارش، نباید به این نتیجه رسید که اصلاحات اقتصادی در سیستم‌های نوع شوروی محکوم به شکست است.
- تحت شرایط خاص بروز بحران که در طول دهه ۱۹۸۰ تمامی کشورهای اروپای شرقی را دربرگرفته بود، تحولات سیاسی ممکن است بر احتمال موفقیت اصلاحات اقتصادی تأثیر مثبت داشته باشد.
- در این گزارش توسط نویسنده ۲ سناریو مطرح شده که ممکن است به اصلاحات اقتصادی واقعی منجر شود.
- الف) وضعیتی که اجماع نظر در میان قشر حاکم از میان می‌رود و گروهی شکست می‌خورند که معتقد به تداوم حیات ساختارهای موجود حق مالکیت و حفظ قدرت سیاسی است.
- ب) وضعیتی که در آن بر اثر بحران‌های اقتصادی و افزایش هزینه‌های حفظ سیستم موجود و کاهش دارایی‌های ملی و لزوم تلاش بیشتر برای کنترل فعالیت‌های اقتصادی و غیراقتصادی، حزب کمونیست نفوذ خود را محدود می‌کند.
- مطالعه این گزارش و استفاده از تجربیات مندرج در این گزارش برای کشور ایران که در مسیر اصلاحات اقتصادی و برنامه‌های اصلاحی نظیر قانون هدفمندی یارانه‌ها و قانون اجرای سیاست‌های کلی اصل چهل و چهارم قانون اساسی قرار دارد ضروری به نظر می‌رسد.



مانکور اولسون (۱۹۸۲؛ ۱۹۸۴ الف و ۱۹۸۴ ب) در تحلیل ویژگی‌های عدم تعادل در اقتصاد معاصر غرب، با دیدگاه نئوکلاسیکی موافق است که با توجه به گرایش بازار به تسویه و با توجه به انتظارات عقلایی کارگزاران اقتصادی، هرگونه عدم تعادلی نشانگر آن است که مبادلات سودآوری در بازار انجام نشده است. با وجود این، اولسون این سؤال را مطرح می‌کند که چرا کارگزاران اقتصادی، سود بالقوه ناشی از چنین مبادلاتی را نادیده می‌گیرند. او برای پاسخ به این سؤال موضوع ساختار انگیزشی، نهادها و سیاست‌های اقتصادی را مورد توجه قرار می‌دهد. اولسون به درستی تأکید می‌کند که تئوری‌های ایستا و پویای کلان اقتصادی باید توضیح دهند که در میان کارگزاران اصلی، چه کسانی انگیزه ایجاد رشد اقتصادی و متعادل کردن اقتصاد را دارند و چه کسانی ندارند. به علاوه، هیچ دولتی، حتی دولت‌های خودکامه، علاقمند به ایجاد کساد و عدم تعادل اقتصادی نیستند. اولسون (۱۹۸۴، ۶۳۷) می‌نویسد: «حتی در یک سیستم دیکتاتوری، دیکتاتور مایل است که اقتصاد کشورش بهتر کار کند، زیرا درآمد مالیاتی‌اش بالا می‌رود و این درآمد را هر طور که بخواهد استفاده می‌کند؛ در عین حال زمانی که اوضاع اقتصادی مناسب است، نارضایتی مردم عموماً کاهش می‌یابد».

مباحث مطروحه از سوی اولسون درباره انگیزه‌ها، نهادها و عدم تعادل، این سؤال را مطرح می‌کند که چرا اصلاحات در اقتصادهای نوع شوروی^۱ (STEs) شکست می‌خورد؟ در نظریه اولسون در مورد انگیزه‌ها، اصول روم باستان در مورد یافتن علل جنایت *cui prodest* (چه کسی نفع می‌برد) برای تحلیل عملکرد اقتصادهای مدرن مورد استفاده قرار گرفته است. نتیجه حاصل از این نظریه بیان می‌دارد که بر خلاف باور رایج، «گروه کوچک و قدرتمندی از رهبران عالی‌رتبه» ضرورتاً «از حفظ نظم موجود» حداکثر منافع را به دست نمی‌آورند.^۲ یک گروه نخبه سیاسی قدرتمند می‌تواند تمایل خود به کسب و حفظ قدرت و امتیازات اقتصادی را از طریق یک سیستم غیردمکراتیک محقق سازد. در چنین وضعیتی، سیستم ناکارآمد کنترل اقتصادی حاکم در STEs، شامل تعیین اهداف تولیدی از سوی سازمان برنامه‌ریزی مرکزی و سهمیه‌بندی نهاده‌های تولیدی قادر به حل مشکلات اقتصادی نظام خودکامه و تمامیت‌خواه نیست. تا زمانی که سیستم کنترل حکومت تمامیت‌خواه مسلط است، گروه‌های قدرتمندی در مقابل اصلاحات مقاومت می‌کنند و ناکارآمدی اقتصادی را تداوم می‌بخشند.

۱. اصطلاح STEs (Soviet Type Economies) در مورد ویژگی‌های اقتصادی و سیاسی به‌کار گرفته می‌شود.

۲. Thalheim (1986, 40). هر چند Bauer (1984) به وجود یک قشر اجتماعی علاقمند به حفظ وضعیت موجود معتقد است.

در قسمت‌های دیگر این مقاله اعضا و انگیزه‌های گروه‌هایی که قویاً خواستار حفظ سیستم ناکارآمد هستند و مانع از موفقیت اصلاحات می‌شوند؛ مورد بررسی قرار می‌گیرد تا مشخص شود که این گروه چگونه عمل می‌کند و عملکرد آنها چه تأثیری بر وضعیت اقتصادی کشور دارد. اول انگیزه‌های این گروه در مخالفت با تمرکززدایی از مدیریت بخش عمومی^۱ و سپس با گسترش بخش خصوصی مطرح می‌گردد. سوم، پس از تعیین اینکه چه کسانی از وضعیت موجود سود می‌برند و چرا، این موضوع مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد که چه موقع و چگونه اصلاحات اقتصادی، توسط کسانی که از شکست اصلاحات سود می‌برند، از میان می‌رود، محدود می‌گردد یا معکوس می‌شود. دو قسمت آخر مقاله به پیامدهای تلاش‌های اصلاحی در سه کشور لهستان، اتحاد شوروی و چین و در کل به چشم‌انداز اصلاحات اقتصادی در اقتصادهای نوع شوروی اختصاص یافته است.

۱. چه کسانی از وضعیت موجود سود می‌برند و چرا؟

۱-۱. فقدان انگیزه برای تمرکززدایی در مدیریت بخش عمومی

اکثر مطالعات مربوط به سیستم‌های نوع شوروی به‌نحو چشمگیری بر نحوه توزیع قدرت متمرکز شده‌اند و به موضوع توزیع ثروت در بین قشر حاکم توجهی نکرده‌اند. درحالی‌که، در تحلیل‌های مبتنی بر انگیزش، توزیع ثروت در مرکز توجه قرار دارد. قدرت و امتیاز، ابزارهای کسب ثروت هستند و تمایل به کسب ثروت انگیزه مهمی در اعمال و رفتار قشر حاکم است. این تغییر در شیوه تحلیل به‌معنای آن نیست که قدرت و توزیع آن اهمیتی ندارد. بالعکس، حاکمان در سیستم‌های نوع شوروی، ممکن است تصور کنند که قدرت کنترل بر مردم را در جهت تأمین نیازهای مردم برای حفظ قدرت، به‌عنوان هدف یا ابزار دستیابی به آرمان بلندمدتی چون ایجاد «کمونیسم واقعی» به‌کار می‌برند. ولی در واقع اهرم‌هایی که توسط آنها ثروت توزیع می‌شود، در تعیین گرایش قشر حاکم نسبت به تمرکززدایی و اصلاحات معطوف به بازار نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا می‌کند. بدون توجه به مسئله نحوه توزیع ثروت، توضیح اینکه چرا اصلاحات اقتصادی ضروری برای بهبود عملکرد اقتصادی تحقق پیدا نکرده؛ یا اینکه چرا اگر سیاست‌های اصلاحی به مورد اجرا گذاشته شده، با شکست مواجه گردیده یا در بهترین حالت نتایج بسیار محدودی به‌دنبال داشته است، بسیار دشوار می‌شود.

۱. منظور از بخش عمومی، بخش‌های دولتی و تعاونی در اصطلاح شوروی است.



ساختار توضیحی داگلاس نورث در مورد حق مالکیت و تغییر آن در طول زمان، در اینجا روشن‌کننده است. در تحلیل نورث (۱۹۷۹) دولت‌های غارتگر دارای دو هدف هستند که در برخی مواقع با هم تضاد دارند:

- ارائه مجموعه‌ای از کالاها و خدمات عمومی برای کاهش هزینه‌های مبادله و افزایش کارایی و افزایش ثروت (در کشورهای که سیستمی مشابه شوروی ندارند، رشد مترادف با افزایش ثروت است، ولی در سیستم‌های مشابه شوروی این دو متفاوت هستند) (رجوع شود به وینیکی ۱۹۸۶ الف).

- تعیین قواعد اساسی حقوق مالکیت، شامل ساختار مالکیت در بازار نهاد‌های تولیدی و بازار کالاها، به نحوی که رانت شخص حکمران و قشر حاکم را حداکثر کند. این واقعیت که ساختار تأمین رانت حداکثر در سیستم شوروی به شدت بی‌سروسامان بوده، نادرست است؛ زیرا وجود هرج‌ومرج، به معنای تسلط مالکیت غیرانحصاری بر منابع در بخش عمومی، در واقع تسهیل‌کننده کسب رانت بوده است.

در اینجا ذکر دو نکته در مورد نظریه نورث (۱۹۷۹) در رابطه با دولت غارتگر ضروری است: اول آنکه، نورث معتقد است با آغاز به‌کار حکومت‌های مبتنی بر رأی مردم، دشواری‌هایی برای دولت‌های غارتگر به‌وجود می‌آید. هر چند سیستم‌های نوع شوروی با دولت‌های دمکراتیک هم‌زیستی دارند، ولی با رأی مردم شکل نگرفته‌اند و در چارچوب دولت‌های غارتگر قابل تجزیه و تحلیل هستند.

دوم آنکه، نورث (۱۹۷۱) مدلی را ارائه کرده که براساس آن بیان می‌دارد که اگر اصلاحات اجتماعی، نهادها را براساس منافع گروه‌هایی غیر از حاکمان و ایجادکنندگان سود تغییر دهد، حداکثر کردن سود برای قشر حاکم امکان‌ناپذیر خواهد بود.

از آنجا که سیستم‌های مشابه شوروی فاقد نهاد‌های حداکثرکننده سود هستند، وجود یا فقدان اصلاحات اجتماعی در آنها بی‌معنی است. در واقع، هر محرکی برای اصلاحات اجتماعی در میان بنیانگذاران دولت‌های نوع شوروی، به سرعت از میان می‌رود و قشر حاکم به‌دنبال تثبیت حق مالکیتی است که رانت آنان را حداکثر کند. این فرآیند ازسوی کسانی چون تروتسکی (۱۹۳۷) و ژیلایس (۱۹۵۶) در درون سیستم نیز مورد انتقاد قرار گرفته است.

با توجه به مسائل فوق، در این مقاله موضوعات زیر مورد بررسی قرار می‌گیرند:

- در سیستم‌های نوع شوروی، تقابل اساسی مورد نظر نورث (۱۹۷۹) درخصوص تضاد میان حقوق مالکیت کارآمد برای کاهش هزینه‌های مبادله و افزایش ثروت از یکسو و حقوق مالکیت غیرکارآمد به‌منظور حداکثرسازی رانت قشر حاکم ازسوی دیگر، بسیار برجسته است.

- در چنین وضعیتی، فرد حکمران مانع از تهاجم به گروه‌های قدرتمند قشر حاکم است قشر حاکم که شامل اعضای ارشد حزب کمونیست^۱ و بوروکرات‌های اقتصادی می‌باشد از وضعیت نهادی و اقتصادی موجود بیشترین سود را می‌برند.

در سیستم‌های اقتصادی نوع شوروی، حاکمان ساختار حقوق مالکیت را به نفع گروه‌های قدرتمند و بدون توجه به آثار آن بر روی کارآیی حفظ می‌کنند. در واقع، شیوه‌های توزیع ثروت ناشی از ساختار حقوق مالکیت در سیستم‌های نوع شوروی، از دیگر دولت‌های غیردمکراتیک (حکومت‌های مستبد سنتی و مدرن) بسیار متفاوت است؛ به همین جهت دستیابی به تحولات نهادی برای کاهش هزینه‌های مبادله و افزایش ثروت در این گروه از کشورها بسیار دشوارتر است. به طور مثال، در هیچ یک از سیستم‌های نوع شوروی تحولات نهادی موفقیت‌آمیز و تقویت‌کننده کارآیی که در حکومت‌های مستبد کره جنوبی و تایوان تجربه شده، صورت نپذیرفته است.

در حکومت‌های مستبد «قدیمی» قشر حاکم شامل سلسله‌مراتب یا نخبگان سنتی بود که به ارتش و پلیس متکی بودند. این امر سبب می‌شد که این گروه، بیش از حکومت‌های دمکراتیک، از ثروت خلق شده سهم ببرند. این افراد حقوق و مزایای بالاتری دریافت می‌کردند و در بودجه دولتی از اولویت برخوردار بودند. همان‌طور که وینیکی (۱۹۸۶) بیان کرده، فرمانروایان در سیستم‌های نوع شوروی (STEs) در رأس قشر حاکمی قرار گرفته‌اند که چهار ستون کل سیستم را دربرمی‌گیرد: اعضای ارشد حزب کمونیست، بوروکرات‌های اقتصادی، پلیس و ارتش. این چهار ستون، در مقایسه با وضعیت نخبگان در دولت‌های مبتنی بر رأی مردم، سهم بیشتری از ثروت خلق شده را به خود اختصاص می‌دهند. با توجه به کمبودهای اقتصادی در سیستم‌های نوع شوروی (STEs)، حقوق و مزایای این گروه بسیار بالاست.^۲ تاکنون، شیوه توزیع ثروت در تمامی حکومت‌های مستبد یکسان فرض می‌شده است. ولی در سیستم‌های نوع شوروی (STEs) شکل دیگری از توزیع ثروت وجود دارد که رانت دو جزء از قشر حاکم را حداکثر می‌کرده است: اعضای ارشد حزب کمونیست و اعضای بوروکراسی اقتصادی. این شیوه که در دیگر سیستم‌ها ناشناخته است، به این گروه‌ها امکان می‌دهد که از مداخله در جریان ایجاد ثروت منتفع گردند. دو شیوه مرتبط با یکدیگر در این رابطه وجود دارد:

اول از طریق اصول مربوط به حقوق اعضای حزب کمونیست^۳ از کمیته مرکزی حزب گرفته تا کمیته‌های اجرایی که تعیین و تصویب پست‌های مدیریتی در فعالیت‌های اقتصادی و دستگاه اجرایی

1. Apparatchiks

۲. در نظام‌های کمونیستی میزان حقوق و هزینه‌های خدمات مختلف برای قشر حاکم معمولاً محرمانه است.

3. Nomenklatura



و تمامی پست‌های مدیریتی در مؤسسات را برعهده دارند. مدیران در وهله اول براساس وفاداری، نه شایستگی، تعیین می‌شوند. اعضای ارشد حزب کمونیست معمولاً خودشان یا دوستانشان در حزب را برای مشاغل با حقوق و مزایای بالا در نظر می‌گیرند. امتیازات ویژه اعضای حزب کمونیست حداقل به دو دلیل بر عملکرد اقتصادی اثر منفی دارد:

- ایجاد محدودیت جدی بر مجموعه استعدادهایی که از میان آنها مدیران انتخاب می‌شوند.
- با توجه به فرآیند انتخاب معکوس در حکومت‌های تمامیت‌خواه، مجموعه استعدادهای، از جمله در کل اعضای ارشد حزب، نه تنها پایین‌تر از حد مطلوب است، بلکه مدیران منصوب شده از نظر تخصص، سن، جنس و سایر ویژگی‌ها در حدی ناشایسته‌تر از دیگر جوامع هستند.^۱
از آنجا که وفاداری مهمترین ملاک است، زمانی که مدیران انتخاب شدند، براساس میزان وفاداری آنان و نحوه اجرای فرامین (برای مثال دستیابی به اهداف برنامه‌ریزی شده یا اجرای دستورات گاه و بی‌گاه) ارزیابی می‌شوند نه براساس کارایی (مثلاً تولید محصولات مطلوب با حداقل هزینه). مسلماً وفاداری به مافوق، لزوماً به معنای تحقق دستورات او نیست. وینیکی (۱۹۸۸ الف) نشان می‌دهد که ارائه گزارش‌های ساختگی از عملکرد اقتصادی در سیستم‌های نوع شوروی (STEs) یک قاعده است. تهیه گزارش‌های ساختگی در دوران پروسترویکا نیز ادامه یافته است.^۲
آیا اولویت وفاداری به مافوق در مقابل عملکرد واقعی به معنای تسلط ملاحظات ایدئولوژیک در مقابل اصول اقتصادی است؟ پاسخ به این سؤال منفی است. بوروکرات‌ها و اعضای حزب از مدت‌ها پیش دریافته‌اند که ثروت آنها به ملاحظات ایدئولوژیک یا میزان ثروت خلق شده در کشور بستگی ندارد، بلکه وابسته به رانتی است که از طریق کنترل فرآیند تولید ثروت حاصل می‌شود. بنابراین، وفاداری به مافوق در مبارزه میان جناح‌های درون قشر حاکم، برای کسب منافع بیشتر از سیستم اقتصادی ناکارآمد حائز اهمیت است (هیلمن و شنیتزر^۳ ۱۹۸۶). ملاحظات ایدئولوژیک به ندرت تسلط می‌یابد.

عمده‌ترین شکل کسب رانت از طریق سیستم پرداخت‌های حاشیه‌ای یا بده - بستان‌های میان مدیران شرکت‌های عمدتاً صنعتی است. در اقتصادی که با کمبود دست به گریبان است این بده -

۱. در تحلیل جنبه‌های انتخاب معکوس، یک روان‌شناس لهستانی - بدون اشاره به مسیر اصلی - مورد زیر را توصیه می‌کند که می‌توان آن را قانون کوپرنیک - گراشام نامید: «در سازمان‌های بوروکراتیک و تکنوکرات مردم خودخواه، ابن‌الوقت، ترسو و بدون پرنسیب‌های اخلاقی، در مقایسه با افرادی که به رفاه دیگران توجه دارند، شجاع، با صداقت و مسئول هستند، نقش‌های مهمتری ایفا می‌نمایند. در چنین شرایطی - به عبارت ساده‌تر - شخصیت‌های بد شخصیت‌های خوب را از جریان خارج می‌کنند».

Jozef Koziolowski in *Zycie Gosponarcze* Nos. 51/52, 1986.

۲. همان‌گونه که در تحقیق (1987) Mari - Agnes Crosnier آمده است بسیاری از منابع شوروی آمار رسمی مربوط به اجرای برنامه در سال ۱۹۸۷ را زیر سؤال برده‌اند.

3. Hillman and Schnytzer

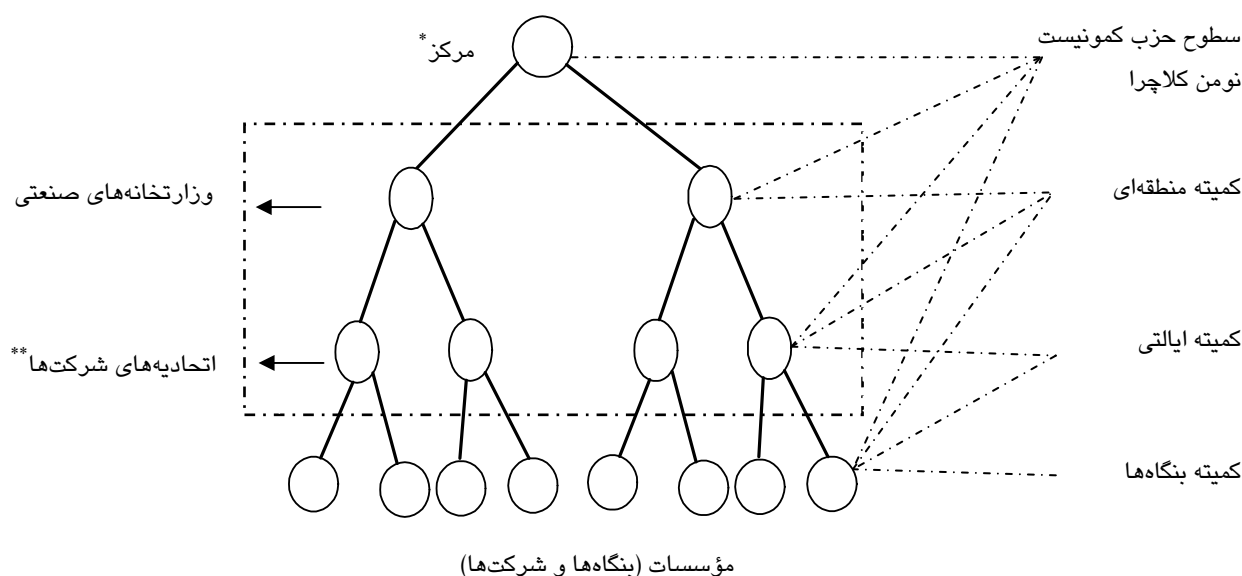
بستان‌ها عموماً شکل غیرنقدی دارند. مدیران شرکت‌ها به کسانی که آنها را انتخاب کرده‌اند، دیگر مافوق‌ها و همکارانی که ممکن است به ارتقای مقام آنها یاری رسانند، کالاها و خدمات مختلفی تقدیم می‌کنند و این امکان را می‌یابند که خود نیز از شرایط مشابهی بهره‌مند شوند. غالباً این پرداخت‌های حاشیه‌ای شامل ارائه کالاها و خدمات است که نایاب هستند و قیمت آنها در بازار سیاه بالاست. این کالاها بر مبنای قیمت‌های رسمی یا حتی با تخفیف‌های ویژه به دلیل «کیفیت پایین» به خواص فروخته می‌شود (در حالی که کالاها با کیفیت پایین به بازار سرازیر می‌شود، ولی کالاها مربوط به بده - بستان‌های خواص به دقت از میان برترین کیفیت‌ها انتخاب می‌شود!) این پیشکش‌ها ممکن است اعزام کارگران از کارخانه‌های وابسته برای ساخت ویلا با قیمت‌های بسیار پایین، یا به همین ترتیب ساخت میلمان برای آپارتمان مدیر مافوق و غیره را شامل شود. بی‌اهمیت بودن موضوع کارآیی به مدیران اجازه می‌دهد که هزینه این بده - بستان‌ها را، بدون پاسخگویی، به حساب هزینه‌های مؤسسه بگذارند. بدین ترتیب، از میان رفتن ثروت ملی هم از طریق زیان‌های حاصل از عملکرد غیرکارآمد مؤسسات و از دست رفتن منافع شرکت‌ها به دلیل عملکرد مدیران نالایق، و هم به دلیل صرف زمان و تلاش برای فعالیت‌های رانت‌جویانه است.

هر دو نوع کسب رانت به دلیل نابسامانی در حقوق مالکیت در سیستم‌های نوع شوروی (STEs) است. از آنجا که در نظام سوسیالیستی، ابزار تولید در تئوری - و نه در عمل - اجتماعی است و کارگران «طبقه حاکم» و حزب کمونیست «نیروی پیشروی طبقه کارگر» است، انتخاب مدیران از سوی اعضای ارشد حزب کمونیست توجیه می‌شود. مهم نیست که حقوق مالکیت در سیستم‌های نوع شوروی (STEs) در ابتدا برای دستیابی به اهداف سوسیالیستی یا کسب حداکثر رانت از سوی قشر حاکم وضع شده است. آنچه که حائز اهمیت است این است که حقوق مالکیت نابسامان، به مداخله بی‌پایان در فرآیند خلق ثروت منجر شده و در خدمت تضمین حداکثر رانت برای حاکمان قرار گرفته است.

در سیستم مبتنی بر تسلط حزب کمونیست، جابجایی افراد از مقام‌های ارشد حزبی به مدیران اقتصادی بسیار رایج است؛ عکس این روند نیز جریان دارد. بوروکرات‌های اقتصادی جوان می‌دانند که ارتقای مقام آنها از طریق احکام دستگاه حزبی صورت می‌پذیرد. ولی چنین جابجایی‌هایی میان مقامات ارشد حزبی برای پلیس و ارتش کمتر رایج است.



نمودار ۱. مدیران زائد در صورت تحقق اصلاحات



————— ارتباط بین مافوق و زیردستان

----- مکانیسم کنترل ارتباط بین نومن کلاچرا

نمودار ۱ مثلث فوق سطوح مدیران اقتصادی را نشان می‌دهد که در اثر اصلاحات اقتصادی با سمت‌گیری بازار و تمرکززدایی واقعی، مازاد می‌شوند. خطوط منقطع نشان می‌دهند که چه سطوحی از دستگاه حزبی شانس دستیابی به مشاغل با حقوق بالا را در وزارتخانه‌های صنعتی، اتحادیه‌های کارگری و مؤسسات از دست می‌دهند. علامت * بیانگر برخی از وزارتخانه‌ها (دارایی، کار، تکنولوژی و غیره) است و علامت ** هیئت مدیره‌ها یا انجمن‌هایی را نشان می‌دهد که به اتحادیه‌های کارگری تعلق دارند.

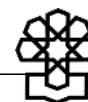
اشکال مختلف حداکثرسازی رانت از سوی گروه‌های مختلف در قشر حاکم، برای بررسی علل شکست اصلاحات در سیستم‌های نوع شوروی، حائز اهمیت است. تمامی جناح‌های موجود در قشر حاکم، تداوم وضعیت موجود را بر شکل‌گیری دولت دمکراتیک ترجیح می‌دهند، ولی دو جناح متشکل از «اعضای ارشد حزب» و «بوروکرات‌های اقتصادی» انگیزه‌ای قوی برای حفظ نهادهای غیردمکراتیک دارند. فرض کنید که در اولین قدم تمرکززدایی جایگزین اقتصاد دستوری گردد. در این صورت سطوح میانی بوروکراسی اقتصادی بی‌فایده و مازاد می‌گردند. نگاهی به نمودار ۱ به وضوح مشخص می‌کند که حذف سطوح میانی بوروکراسی اقتصادی (خطوط منقطع در نواحی مثلثی) هم بوروکرات‌های استخدام شده در وزارتخانه‌های صنعتی و اتحادیه‌های کارگری را مازاد

می‌کند و هم مشاغل با دستمزد بالا برای بوروکرات‌های اقتصادی را از میان می‌برد، پست‌هایی که اشغال‌کنندگانشان از طریق اعضای ارشد حزب کمونیست تعیین می‌شوند. می‌توان انتظار داشت در مقابل تغییراتی که گروه‌های قدرتمند را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد، مقاومت شدیدی ابراز شود. مشابه چنین مقاومت‌هایی در سطح مؤسسات و بنگاه‌ها نیز بروز می‌کند. برای مثال در مقابل تشدید محدودیت‌های بودجه‌ای برای شرکت‌ها، از طریق اجبار این مؤسسات به پاسخگویی مالی، مقاومت می‌شود؛ زیرا در چنین وضعیتی، هزینه فعالیت‌های مرتبط با بده - بستان‌ها، پاداش‌ها و جریمه‌های مدیران و کارگران در ترازنامه شرکت‌ها انعکاس پیدا می‌کند. آثار چنین اصلاحاتی بر گیرندگان بالقوه و بالفعل پیش‌کش‌ها و هدایا نیز منعکس می‌شود و مقاومت علیه اصلاحات را گسترده‌تر می‌کند. در واقع، شفاف‌سازی و پاسخگویی مالی، کل سیستم مبتنی بر وفاداری را تحت تأثیر قرار می‌دهد. تقابل میان نیاز به وفاداری از یک سو و عملکرد صحیح مالی از سوی دیگر امری روزمره در سیستم‌های مشابه شوروی است. عموماً چنین تقابل‌هایی، با مداخله اعضای ارشد حزب، به نفع وفاداری حل و فصل می‌شود.^۱ به دیگر سخن، مدیران در انتخاب اینکه از «پیشنهادها» افراد مافوق خود تبعیت کنند یا منافع مؤسسه را تعقیب کنند، عموماً تصمیم می‌گیرند که از دستورات مافوق خود اطاعت کنند و سپس یارانه درخواست کنند، زیرا در غیر این صورت ممکن است شغل خویش را از دست بدهند. به همین دلیل، حتی در مجارستان، که در بین کشورهای با سیستم شوروی، بیشترین اصلاحات اقتصادی را داشته، قید بودجه - برطبق عبارت مشهور یوناس کورنای (۱۹۷۹؛ ۱۹۸۰) - «انعطاف‌پذیر و نرم» است.

مقامات ارشد حزب کمونیست و بوروکرات‌های اقتصادی، در مقابل تلاش در جهت جابجایی مدیران سابق و انتخاب مدیران جدید براساس شایستگی، تخصص و توانمندی، به شدت مقاومت می‌کنند. بنابراین ملاک پیوند و وفاداری به مقامات ارشد حزب هیچ‌گاه در پست‌های مدیریتی در عرصه‌های اقتصادی، که افزایش کارآیی در آن برای شخص حکمران از اهمیت بالایی برخوردار است، حذف نشده است.^۲ هرچند مقاومت مقام‌های ارشد حزب و مدیران اقتصادی در تمامی

۱. Therez Laky (1980) به دو منبع مهم وابستگی مدیران به مقام‌های ارشد حزبی در نظام‌های اصلاح شده‌ای مانند مجارستان اشاره می‌کند: ساختار نهادی در اصلاحات سال ۱۹۶۸ دست نخورده و حق استخدام و اخراج مدیران شرکت‌ها در دست مقام‌های ارشد باقی مانده بود.

۲. تجزیه شرکت‌های انحصاری بزرگ، برخی از پست‌های پردرآمد را از میان می‌برد؛ زیرا میزان درآمد به اندازه شرکت بستگی داشت. نه تنها کوچک کردن شرکت‌ها، بلکه اصلاحاتی در جهت تقویت سازوکار بازار و پذیرش قیمت‌های تعادلی نیز با مقاومت روبرو می‌شد، زیرا احتمالاً سبب افزایش هزینه یا کاهش منافع اقشار ممتاز می‌گردید. برای مثال، قیمت اتومبیلی که یک مقام ارشد یا هر فردی از قشر ممتاز در لهستان به صورت کوپنی دریافت می‌کرد، در بازار سیاه این کشور ۱۱۰ تا ۱۳۰ درصد گران‌تر بود. تفاوت بین قیمت‌های رسمی و قیمت‌های بازار آزاد یا بازار سیاه در تمام کشورهای اروپای شرقی وجود داشت. بنابراین حذف نظام کوپنی، به‌طور خودکار سبب کاهش ثروت یا درآمد کسانی می‌شد که کوپن‌های ویژه دریافت می‌کردند.



سیستم‌های نوع شوروی وجود داشته، ولی شدت این مقاومت در بخش‌های مختلف اقتصادی متفاوت بوده است. از آنجا که پردرآمدترین مشاغل مدیریتی (مشاغلی که امکان بده - بستان در آنها بالاست) در بخش صنعت قرار دارد، اصلاحات اقتصادی در بخش صنعت با بیشترین مقاومت روبروست و احتمال شکست اصلاحات در این بخش بسیار بالاست. تاریخ اقتصادی کشورهای نوع شوروی نشان می‌دهد که برخی از اصلاحات در واحدهای کشاورزی دولتی تا حدودی موفقیت‌آمیز بوده‌اند، زیرا امکان کسب رانت در بخش کشاورزی کمتر است. تاکنون هیچ اصلاحاتی در صنایع دولتی در جهت پاسخگو کردن مقامات یا انتخاب مدیران بر مبنای شایستگی به موفقیت دست نیافته است.

گرایش به حداکثر کردن دارایی در میان مقام‌های ارشد حزبی و بوروکرات‌ها، به تداوم ناکارآمدی اقتصادی منجر شده و تقابل شدیدی را در میان شخص حکمران با قشر حاکم در کشورهای نوع شوروی دامن زده است. درحالی که یک گروه کوچک قدرتمند در رأس حاکمیت، برای اعمال حاکمیت قانون و حداکثرسازی دارایی ضرورتاً به برنامه‌ریزی مرکزی نیازی ندارند، ولی گروه‌هایی که شخص حکمران برای حفظ قدرت به آنها وابسته است - گروه‌هایی که سیستم نوع شوروی را کنترل می‌کنند - از تداوم وضعیت اقتصادی موجود منافع هنگفتی به دست می‌آورند.

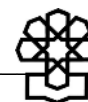
اصطلاح «کنترل فعالیت‌های اقتصادی» توسط بوروکرات‌های اقتصادی و دستگاه حزبی در سیستم نوع شوروی، با راهبرد کسب کارایی و تضمین پیامدهای اقتصادی مطلوب، مطلوب برای مردم یا حتی مطلوب برای فرد حکمران، متفاوت است. غالباً هدف از کنترل فعالیت‌های اقتصادی حداکثر کردن رانت برای قشر حاکم است. کنترل فعالیت‌های اقتصادی از طریق دستورالعمل‌های تفصیلی انجام می‌شود که براساس آنها مشخص می‌گردد که انواع کالاها و خدمات چگونه، چه زمانی و به چه وسیله‌ای تأمین شود. اطاعت کارکنان از همه چیز مهمتر است، زیرا به مافوق این حس را منتقل می‌کند که کنترل را در دست دارد و قادر است رانت خود را حفظ کند. نکته طنز آنکه کنترل فرآیند، کنترل بر پیامد را تضمین نمی‌کند، زیرا پیامدهای تبعیت از دستورالعمل‌های تفصیلی با آنچه که انتظار می‌رفته فاصله‌ای بسیار دارد: بخشی از تولیدات فقط روی کاغذ وجود دارد؛ محصولات بی‌کیفیت و از مد افتاده هستند؛ با تأخیر تحویل می‌شوند؛ نماگرهای کارایی با اهداف برنامه‌قرباتی ندارند و مدیران برای اصلاح وضعیت اقتصادی آشکارا ناتوانند (رجوع شود به وینیکی ۱۹۸۶). نکته تأسفبار دیگر آن است که این شیوه کنترل، مانع از تحقق اهداف فرد حکمران نیز هست؛ ولی او نیز قدرتی ندارد، زیرا حفظ رابطه با مقام‌های ارشد حزب و

بوروکرات‌های اقتصادی برای تداوم قدرت سیاسی او ضروری است. کنترل فعالیت اقتصادی صرفاً به معنای آن است که مقام‌های ارشد حزبی و بوروکرات‌های اقتصادی قادرند که دستور صادر کنند (حداقل پیشنهاد بدهند) و مؤسسات، به صورت ظاهری و نه در واقع، از این دستورات اطاعت کنند.

هر چه فرآیندهای کنترل ساده‌تر باشد، میزان تلاش شده از سوی بوروکرات‌های اقتصادی و مقام‌های ارشد حزبی برای کنترل آنها کم‌تر خواهد بود. برای مثال صدور فرمان ساده‌تر از ارائه پیشنهاد است؛ زیرا برای نهایی کردن پیشنهادها فرآیند چانه‌زنی لازم است. فرمان‌های صادر شده ممکن است تغییر کنند و غالباً هم همین طور است. ولی تغییر دستورات، مدتی بعد از صدور آنها، به بحث و گفتگوهای کمتری نیازمند است؛ زیرا ناسازگاری میان اهداف و واقعیات در طول زمان مشخص‌تر و ملموس‌تر می‌شود. اینکه تغییر اهداف در طول زمان پرهزینه است، برای بوروکرات‌ها و مقام‌های حزبی اهمیتی ندارد. بنابراین، حتی اگر تعدیل‌ها یا اصلاحات جزئی، فرآیند کسب حداکثر رانت را به مخاطره نیافکند، ولی به افزایش تلاش برای حفظ (ظاهری) کنترل فعالیت‌های اقتصادی منجر شود، مقام‌های حزبی و بوروکرات‌ها در مقابل چنین تغییراتی مقاومت می‌کنند.

برای درک علل شکست اصلاحات در سیستم شوروی درک رابطه میان شخص حکمران و قشر حاکم ضروری است. باید این دو را از هم تمیز داد. هر چند دیدگاه رایج در سیاست روسیه «تزار خوب و اطرافیان بد» در اینجا مد نظر نیست. حکمران در واقع نماینده قشر حاکم است. بنابراین سزار بهتر از اطرافیانش نیست. با وجود این، تفاوتی جدی بین حکمران و دیگر اعضای قشر حاکم وجود دارد. حکمران مایل است گزارش‌هایی دریافت کند که نشان‌دهنده اجرای دستورات باشد، به علاوه و مهمتر آنکه می‌خواهد اهداف تعیین شده واقعاً تحقق یابند! هیچ گروه دیگری چنین گرایشی ندارد؛ زیرا برای شکست در دستیابی به اهداف تعیین شده فرد حکمران مورد سرزنش قرار می‌گیرد. تمایل شخص حکمران به اجرای صحیح برنامه، او را نسبت به کاهش کارآیی حساس می‌کند و در نهایت فرد حکمران، در مقایسه با دیگر افراد قشر حاکم، گرایش بیشتری به انجام اصلاحات اقتصادی دارد.

در نتیجه اگر حکمرانان تلاش ورزند تا سیستم اقتصادی را به نحو معناداری متحول سازند، ممکن است از سوی مقاماتی که بیشترین انگیزه را برای حفظ وضع موجود دارند، با مقاومت و طغیان مواجه شوند و سلطه سیاسی آنان دچار مخاطره شود. بنابراین حکمرانان، همان‌گونه که نورث (۱۹۷۹) بیان می‌کند، هم با مسئله حداکثرسازی رانت هم با مشکل هزینه مبادله مواجه هستند. در دوره‌های کساد، حکمران بیش از پیش با مشکل هزینه مبادله دست به گریبان می‌شود؛ زیرا



حقوق مالکیت غیرکارآمد مانع از افزایش ثروت است که برای حفظ وضعیت ابرقدرتی اتحاد شوروی ضرورت دارد. از سوی دیگر، اگر حکمران تلاش ورزد تا ساختار حقوق مالکیت موجود را به نحو معناداری تغییر دهد، ممکن است حمایت بخش بزرگی از قشر حاکم را از دست بدهد و آنها را به رقیبی در کسب قدرت سیاسی بدل کند، ولی حتی اگر مسئله رقبای سیاسی بروز نکند و اصلاحات آغاز شود، اجرای برنامه‌های اصلاحی باید به دست مقام‌های ارشد حزبی و بوروکرات‌های اقتصادی انجام پذیرد. در این حالت اگر برنامه‌های اصلاحی از همان ابتدا از میان نرود یا تضعیف نشود، مورد خرابکاری واقع می‌شود، منحرف می‌گردد یا در نهایت با تجدید نظر مواجه می‌شود.

مقام‌های حزبی و بوروکرات‌های سیستم نوع شوروی، به وضوح از حفظ وضعیت موجود نهادی در این کشورها سود می‌برند و همان‌ها هستند که قویاً در مقابل تحولات مقاومت می‌کنند. با توجه به موقعیت کلیدی این گروه در سیستم‌های نوع شوروی، می‌توان پیش‌بینی کرد که احتمال شکست اصلاحات مرتبط با تمرکززدایی، سمت‌گیری به سوی اقتصاد بازار و افزایش کارآیی بسیار بالاست.

۲-۱. عدم گرایش به توسعه بخش خصوصی

هدف از توسعه بخش خصوصی معمولاً عبارت است از: تمرکززدایی، سمت‌گیری به سوی اقتصاد بازار و افزایش کارآیی در بخش دولتی. از نظر تئوریک، گسترش بخش خصوصی جایگزینی برای انجام اصلاحات در بخش دولتی و ابزاری برای جلوگیری از مقاومت شدید در مقابل اصلاحات مربوط به سمت‌گیری به سوی اقتصاد بازار در بخش دولتی است. در واقع، گسترش بخش خصوصی مکملی برای اصلاحات در بخش دولتی است. اما در سیستم‌های نوع شوروی بخش خصوصی غالباً ناگزیر است که با بخش دولتی رقابت کند. در چنین رقابتی، شرکت‌های بزرگ دولتی معمولاً مؤسسات خصوصی را می‌بلعند.^۱

تمامی تحلیلگران، ملاحظات ایدئولوژیک را دلیل اصلی نقش محدود بخش خصوصی در اقتصادهای نوع شوروی، به استثنای بخش کشاورزی، دانسته‌اند. اما تأکید بر ملاحظات ایدئولوژیک برای توجیه شکست سیاست‌های توسعه بخش خصوصی در این سیستم‌ها به دو دلیل نادرست است:

اول آنکه، با وجود آنکه هزاران گاه‌گاهی به درجات مختلف مباحث ایدئولوژیک در سیستم‌های

۱. برای مثال نیروی تمرکزگرا در آلمان شرقی در نیمه سال‌های دهه ۱۹۷۰.

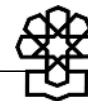
نوع شوروی اوج می‌گیرد، اما پس از مدتی این موج فروکش می‌کند. این خیزش و فروکش در تمامی عرصه‌های جامعه بروز می‌کند و نشان می‌دهد که ملاحظات ایدئولوژیک توجیه مناسبی برای خصومت بی‌پایان در مقابل بخش خصوصی نیست.

دوم و مهمتر آنکه بر مقاومت ایدئولوژیک باید ابتدا در رأس حزب غلبه شود. زمانی که سیاست‌های مرتبط با توسعه بخش خصوصی اعلام می‌شود، به این معنی است که حکمران به صورت مستقیم یا غیرمستقیم اقرار می‌کند که بخش عمومی قادر به انجام آن چیزی نیست که انتظار می‌رود بخش خصوصی می‌تواند انجام دهد.^۱ حتی تغییر در سیاست برای رشد محدود بخش خصوصی نیز دقیقاً به معنای اعتراف به ناتوانی بخش عمومی است. بنابراین، ممکن است به نظر آید که برخی از بوروکرات‌های میانی یا مقام‌های پایین حزبی، که موقعیت آنها به عملکرد اقتصادی کشور بستگی ندارد، بلکه به وفاداری مدیران مؤسسات وابسته است، جسارت می‌کنند تا در اجرای آخرین تصمیمات مقام‌های ارشد حزبی خرابکاری کنند و از نظر ایدئولوژیک مخالف خصوصی‌سازی هستند.

از سوی دیگر، برمبنای اصول حاکم در روم باستان در مورد یافتن علل جنایت *cui prodest* (چه کسی نفع می‌برد) این باور وجود دارد که برخی گروه‌ها برای مقابله با خطمشی حاکم در مورد خصوصی‌سازی، انگیزه‌ای قوی دارند، زیرا با خصوصی‌سازی مؤسسات بزرگ دولتی دو مسیر توزیع رانت (یعنی راهیابی به مقام‌های ارشد حزبی و بده - بستان‌ها) ناپدید می‌شوند یا به ندرت شکل می‌گیرند. در مؤسسات کوچک بخش خصوصی هیچ شغل با درآمد بالایی وجود ندارد که توسط مقام‌های حزبی اشغال شود. در این گونه مؤسسات، وجود محدودیت‌های بودجه‌ای، مانع از بده - بستان‌های حداکثرکننده رانت می‌شود. بنابراین حرکت از فعالیت‌های دولتی به سوی بخش خصوصی امکان کسب امتیاز ویژه برای مقام‌های حزبی و بوروکرات‌های اقتصادی را کاهش می‌دهد. لذا خصومت با بخش خصوصی به ملاحظات ایدئولوژیک ارتباطی ندارد، بلکه به منافع مرتبط است که با گسترش بخش خصوصی و کوچک شدن بخش دولتی از دست می‌رود.

هرچند یک بوروکرات، یا حتی یک مقام ارشد حزبی که می‌تواند به‌طور غیرمستقیم بر هر تصمیمی تأثیر گذارد، ممکن است از طریق دریافت رشوه برای اعطای امتیاز یا تشکیل یک مؤسسه صنعتی، یا افتتاح رستوران یا مغازه تعمیراتی خصوصی رانت ویژه به دست آورد؛ ولی این شیوه

۱. این بدان معنی نیست که بخش عمومی نمی‌تواند عملکردی رضایت‌بخش داشته باشد و قادر نیست که با هزینه انتظاری یا در زمان تعیین شده یا در مکان مورد انتظار به درستی کار کند. به همین ترتیب نمی‌توان ادعا کرد که بخش عمومی نمی‌خواهد یا نمی‌تواند عملکرد مناسبی داشته باشد، زیرا چنین باوری به معنای آن است که این بخش انگیزه‌ای برای ایجاد تحرک و تحول در دیدگاه‌ها و رفتار خود ندارد.



کسب رانت در عمل به معنای پایمال شدن حق مالکیت بخش خصوصی است و به همین جهت ممکن است غیرقانونی و خطرناک باشد؛ زیرا رشوه‌گیری براساس قانون، خلاف است. بالعکس در سیستم‌های نوع شوروی، کسب رانت از بخش دولتی یا کاملاً مشروع است (برای مثال از طریق دریافت کالاهای سهمیه‌بندی شده به صورت قانونی و از طریق فرمان مقامات ارشد یا از طریق بده - بستان‌ها، که در «منطقه خاکستری» مابین اعمال نامناسب و غیرقانونی قرار می‌گیرد). بنابراین، از آنجا که انتخاب معکوس تضمین می‌کند که نگرانی‌ها و تردیدهای اخلاقی در میان قشر حاکم نادر است، چیزی مشابه زلزله سیاسی، مانند جنبش همبستگی در لهستان، لازم است تا عملکرد مخرب رانت‌جویی در سیستم نوع شوروی را به خطر اندازد. در غیراین صورت، به جای اقدامات فراگیر ضدفساد، فقط گاه به گاه، برخی افراد بدشانس که قرعه فال به نام آنها افتاده، توسط مقامات بالا تنبیه می‌شوند و دادگاه‌های نمایشی پر سر و صدا علیه آنها جریان پیدا می‌کند و تنها «مهره‌های رده دوم» فساد تنبیه می‌شوند، تا مشروعیت قشر حاکم به خطر نیافتد.

فساد میان مهره‌های رده دوم نیز زمانی آشکار می‌شود که تقابل میان مطلوبیت حاکم و کارگزارانش بالا بگیرد. این موضوع از دیدگاه حقوق مالکیت نورث (۱۹۷۹) قابل درک است. ناتوانی حکمران در محدود ساختن کامل کارگزارانش ممکن است به توزیع بخشی از رانت انحصاری حکمران میان کارگزارانش منجر شود و حکمران تصمیم بگیرد که تجاوزگران را تنبیه کند. بارزل (۱۹۷۴) و چونگ (۱۹۷۴) بیان می‌دارند که مشکل حکمران زمانی پیچیده‌تر و انتشار رانت زمانی وسیع‌تر می‌شود که اندازه‌گیری میزان تولید دشوار و پرهزینه باشد. از آنجا که در سیستم‌های نوع شوروی، اندازه‌گیری تولید در بخش صنعت دشوارتر است، می‌توان انتظار داشت که انتشار رانت در بخش صنعت بیش از بخش‌های دیگر باشد. انتشار رانت در بخش صنعت به حدی وسیع است که بخشی از آن، از طریق تهیه گزارش‌های ساختگی در مورد عملکرد مؤسسات، حتی به برخی از کارکنان این مؤسسات نیز می‌رسد.^۱

۲. اصلاحات چه زمانی و چگونه شکست می‌خورد

۲-۱. استراتژی‌ها و تاکتیک‌های مخالفان اصلاحات

از آنجا که تمرکززدایی، سمت‌گیری به سوی اقتصاد بازار و توسعه بخش خصوصی تأثیر منفی بر

۱. به گفته آ. شیتوف، معاون کمیسیون کنترل خلقی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، از هر سه مؤسسه‌ای که مورد بازرسی قرار گرفته یک مؤسسه خطاکار تشخیص داده شده است. به نظر می‌رسد که این مؤسسات خطاکار تنها بخشی از شرکت‌هایی هستند که گزارش‌های ساختگی در مورد تحقق اهداف برنامه ارائه می‌کرده‌اند تا پاداش دریافت کنند.

احتمال کسب رانت دارد، مقام‌های حزبی و بوروکرات‌ها که از وضعیت موجود نفع می‌برند، به تمامی اقدامات ممکن متوسل می‌شوند تا روند اصلاحات را متوقف سازند. برای درک این مسئله که چگونه روند اصلاحات معکوس می‌شود یا برنامه اصلاحات کاملاً از بین می‌رود، باید رابطه میان حکمران و عناصر کلیدی در قشر حاکم، به ویژه مقام‌های ارشد حزبی و بوروکرات‌های اقتصادی را مورد بررسی قرار داد و توجه کرد که چگونه اعضای یک گروه بزرگ به صورت هماهنگ عمل می‌کنند.

اولسون (۱۹۶۵ و ۱۹۸۲) تأکید می‌کند که گروه‌های بزرگ همواره قادر نیستند که بر اساس منافع مشترک خود، به صورت هماهنگ عمل کنند. ولی در سیستم‌های نوع شوروی این دیدگاه عموماً معتبر نیست. میان یک گروه بزرگ مخالف که تلاش می‌ورزد تا فشاری سازمان یافته بر دولت وارد کند یا فشار حزب حاکم که می‌خواهد بر برخی برنامه‌ها تأثیر گذارد، با یک گروه بزرگ متشکل از افراد هم سود در درون دولت و یا درون حزب سیاسی حاکم در سیستم نوع شوروی تفاوت اساسی وجود دارد. مخالفان اصلاحات در سیستم‌های نوع شوروی معمولاً در درون حزب و متحد گروه اصلی حکمرانان هستند. همواره یک نفر یا چند نفر از افراد بالای حزب معتقدند که باید شلاق کشید، انضباط را تشدید کرد و کنترل درونی را افزایش داد تا مشکل کاهش کارایی در سیستم حل شود. توانایی گروه مخالف اصلاحات در سیستم‌های نوع شوروی، که اهرم‌های کنترل سیاسی و اقتصادی را در اختیار دارد، بسیار بیشتر از گروه کوچک در اقلیتی است که منافعش به خطر افتاده، ولی کنترل اقتصادی را در دست ندارند.

حتی اگر مخالفان اصلاحات در سیستم‌های نوع شوروی به صورت جمعی اقدام نکنند، وضعیت خارق‌العاده آنان در درون حزب و دستگاه بوروکراتیک به آنان کمک می‌کند که چوب لای چرخ ماشین اصلاحات بگذارند. تصمیمات فردی یک وزیر، دبیر حزبی در یک منطقه، یا مقام اجرایی یک شهر که به مقام‌های ارشد حزبی وابستگی دارند قادرند که اصلاحات مرتبط با تمرکززدایی را در مؤسسات دولتی منحرف سازند یا تشکیل شرکت‌های خصوصی را در یک صنعت یا منطقه خاص ممنوع اعلام کنند.

شواهد تجربی نشان می‌دهد که از میان بردن روند اصلاحات برای افراد ذینفع، در مقایسه با معکوس کردن روند اصلاحات در دوران اجرای برنامه‌های اصلاحی، هزینه کمتری دارد و معکوس کردن روند اصلاحات ناسازگار (که این ناسازگاری در اثر تعدیل‌های عمده و پی‌درپی برنامه‌های اصلاحی ایجاد می‌شود) کم هزینه‌تر از معکوس ساختن روند برنامه‌های اصلاحی سازگار است. هرچند مخالفان اصلاحات در تعدیل اقدامات مخرب خود بسیار کارآمد هستند، ولی نمی‌توانند



همواره به بهینه اول مورد نظر خویش دست یابند و اصلاحات را به کلی سرکوب کنند به همین جهت تلاش می‌ورزند که حداقل بخش‌هایی از برنامه‌های اصلاحی را نابود کنند. از میان بردن اصلاحات به معنی آن است که هیچ برنامه اصلاحی اجرا نشود و یا سیاست‌های اصلاحی به نحوی منحرف شود که ساختار حقوق مالکیت در بخش دولتی را بلا تغییر نگاه دارد. مثال‌های مرتبط با اصلاحات ساقط شده یا اصلاحات منحرف شده در سال‌های دهه ۱۹۸۰ در بلغارستان، چکسلواکی و جمهوری دموکراتیک آلمان بسیار زیاد است. اصلاحات دهه ۱۹۸۰ در اتحاد شوروی نیز در درون مقوله اصلاحات ساقط شده می‌گنجد.^۱

راه حل بهینه دوم برای مقام‌های حزبی و بوروکرات‌ها ارائه برنامه‌های شبه‌اصلاحی و ناسازگار است که از همان ابتدا محکوم به شکست است. این برنامه‌های شبه‌اصلاحی در لهستان در سال‌های ۱۹۵۸-۱۹۵۶ و ۱۹۷۳ و در اکثر کشورهای اروپای شرقی، بجز مجارستان، در دهه ۱۹۶۰ به مورد اجرا گذاشته شد. برنامه‌های شبه‌اصلاحی ممکن است به افزایش تلاش مقام‌های حزبی و بوروکرات‌ها در کنترل فعالیت‌های اقتصادی منجر شود، ولی چنین تغییراتی موقت است زیرا این گونه برنامه‌ها قطعاً به سبب مشکلات ایجاد شده در فرآیند اجرا و تضادهای درونی سیستم، به ناگزیر معکوس می‌شود و ساختار حقوق مالکیت بلا تغییر باقی می‌ماند.

با توجه به ناسازگاری درونی برنامه‌های شبه‌اصلاحی، گروه‌هایی که از مدل سنتی سیستم‌های نوع شوروی سود می‌برند، منتظر می‌مانند تا اولین مشکلات در پی اجرای برنامه اصلاحات ظهور کند تا مقابله خود را برای معکوس ساختن فرآیند اصلاحات آغاز نمایند. عموماً این گروه مدتی طولانی در انتظار باقی نمی‌مانند. از آنجا که سیستم‌های نوع شوروی همواره در شرایط عدم تعادل وارد دوره‌های اصلاحی می‌شوند؛ مخالفان اصلاحات می‌توانند برنامه‌های اصلاحی را به خاطر تداوم عدم تعادل مورد شمتت قرار دهند؛ حتی اگر پیامدهای اجرای برنامه‌های اصلاحی هنوز ظهور نکرده باشد. در اثر اعمال این برنامه‌ها ممکن است منافع نیز حاصل شود و به ثبت برسد، ولی این منافع موقت است و در طول زمان در اثر معکوس شدن روند اصلاحات از بین می‌رود.

برخلاف میل قشر حاکم، برخی از بحران‌ها آنقدر جدی هستند که در طول چنین بحران‌هایی اجرای برنامه‌های شبه‌فرمیستی و یا ساقط کردن سیاست‌های اصلاحی امکان‌پذیر نیست. برای مثال در سال‌های ۱۹۸۱-۱۹۸۲ در لهستان، فشار مردمی در ترکیب با فاجعه اقتصادی، مانع از ساقط شدن برنامه‌های اصلاحی گردید و گروه حاکم را مجبور کرد که اصلاحات اقتصادی اساسی

۱. حتی در غرب هستند کسانی که به آمار رسمی آلمان شرقی باور دارند؛ ولی نویسنده به این گروه تعلق ندارد. رجوع شود به وینیکی (۱۹۸۶ ب).

را بپذیرند تا فشار برای اصلاحات سیاسی را کاهش دهند. در چنین شرایطی تلاشی راستین برای بهبود شرایط اقتصادی ضرورت داشت؛ زیرا حاکمان دریافته بودند که مردم، به‌رغم تبلیغات دولتی، می‌دانند که تمامی مشکلات ناشی از اشتباهات «گیرک»^۱ یا اعتصاب‌های سازماندهی شده از سوی «همبستگی»^۲ نیست. اما، با وجود اعمال اصلاحات اقتصادی، فشار برای انجام اصلاحات سیاسی کاهش نیافت. به همین دلیل، برای ممانعت از تحولات اساسی سیاسی، حکومت نظامی اعلام شد. تأسف بار آنکه در سیستم‌های نوع شوروی اصلاحات واقعی اقتصادی، بدون تحولات سیاسی و تبدیل حاکمیت تمامیت‌خواه حداقل به یک دیکتاتوری معمولی امکان‌پذیر نیست (وینیکی ۱۹۸۶: C). اصلاحات واقعی اقتصادی، به‌طور ریشه‌ای ساختار حقوق مالکیت را تغییر می‌دهد، نقش مقام‌های ارشد حزبی را حذف می‌کند و احتمال حداکثرسازی کسب رانت را به شدت کاهش می‌دهد. تحولات همزمان اقتصادی و سیاسی، بسیاری از امتیازات را کاهش می‌دهد. برای مثال اگر اقتصاد ملی در قیمت‌های تعادلی عمل کند و کالاهای بیشتری تولید نماید، رانت حاصل از دسترسی به کالاهای سهمیه‌بندی شده و زیر قیمت به صفر کاهش می‌یابد.

اصلاحات اقتصادی لهستان در سال ۱۹۸۲ در زمان اعمال حکومت نظامی، مثالی کلاسیک است که نشان می‌دهد قشر حاکم می‌تواند اصلاحات را به عقب بازگرداند. در سال ۱۹۸۲ برنامه‌های سال ۱۹۸۱ با شدت و دقت بیشتری تعقیب شد و توان مقام‌های حزبی برای کسب رانت را یا به کل از میان برد یا کاهش داد. ولی مقام‌های ارشد حزبی و بوروکرات‌ها، با بهره‌گیری از ناسازگاری‌های برنامه‌های اصلاحی سال ۱۹۸۲، این برنامه‌ها را تحت عنوان «اقدامات تکمیلی» به عقب راندند.

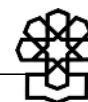
اصلاحات مجارستان در سال ۱۹۶۸، به‌دلیل مسائل سیاسی آن دوران، پیامدهای متفاوتی داشت. در واقع اصلاحات اقتصادی بسیار مهم و برجسته نبود^۳ و تسلط مقام‌های حزبی و بوروکرات‌ها بر فعالیت‌های اقتصادی کاهش نیافت. در مجارستان اعطای برخی امتیازات به مردم در غرب تحت عنوان «کمونیسم گولاش» شهرت یافت. این امتیازات از عرصه‌های اقتصادی فراتر رفت و بخش‌هایی از زندگی روزمره مردم سیاست‌زدایی شد. از جمله امتیازهای اقتصادی این بود که افرادی که عضو حزب کمونیست نبودند می‌توانستند نامزد پست‌های مدیریتی شوند.^۴ به‌علاوه،

۱. Gierk رئیس‌جمهور لهستان در اوایل دهه ۱۹۸۰ م.

۲. جنبش همبستگی در لهستان در سال‌های دهه ۱۹۸۰ م.

۳. رجوع شود به بائر (۱۹۸۴) و یکسیاک (۱۹۸۲)، که نشان می‌دهند اقتصاد مجارستان پس از سال‌های ۱۹۶۸ و ۱۹۸۰ و اقتصاد لهستان پس از سال ۱۹۷۲ دیگر نه اقتصاد دستوری بود نه اقتصاد مبتنی‌بر بازار. لاکس (۱۹۸۰)، آنتال (۱۹۷۸ و ۱۹۸۲) و سوس (۱۹۸۵) شرح می‌دهند که اصلاحات در سیستم مجارستان نه به اقتصاد برنامه‌ریزی شده و نه به اقتصاد بازار تعلق نداشت.

۴. در سال‌های دهه ۱۹۷۰، سهم مدیران غیرحزبی به زحمت به ۱۰ درصد می‌رسید.



حساسیت بیشتر قشر حاکم سبب شد که آنها به انجام اقدامات بیشتری دست بزنند که منافع آنان را پایمال می‌کرد. برای مثال، به‌رغم تداوم بقای مقامات حزبی، با ادغام وزارتخانه‌های صنعتی و تجزیه شرکت‌های بزرگ به مؤسسات کوچک، برخی از پست‌های اجرایی پردرآمد، در فاز دوم اصلاحات، در سال ۱۹۸۰، از میان رفت. علاوه بر این، با نزدیک شدن قیمت‌ها به قیمت‌های تعادلی، ارزش کالاهای سهمیه‌بندی شده، مانند اتومبیل کاهش یافت.

کمیونست‌های مجار، تنها گروهی بودند که در اروپای شرقی در سال ۱۹۵۶، اندکی پس از کسب قدرت فشار را احساس کردند و به این باور رسیدند که اگر قیام مردمی دیگری شکل بگیرد، شوروی‌ها ممکن است بتوانند سیستم «سوسیالیستی» را در کشور خود حفظ کنند، ولی قادر نخواهند بود که این سیستم را در دیگر کشورهای اروپای شرقی نجات دهند. به همین دلیل اصلاحات در مجارستان به تعدیل سیستم انجامید.

شواهد تجربی در لهستان و مجارستان نشان می‌دهد که اصلاحات اقتصادی در سیستم‌های نوع شوروی، حتی اصلاحاتی که به شدت مورد حمایت مردم بوده است، به تعدیل جدی سیستم و محدود شدن قدرت مقام‌های حزبی و بوروکرات‌های اقتصادی منجر نشده است. در نهایت، برنامه‌های اصلاحی به کاهش پست‌های پردرآمد در سطح مدیران میانی انجامیده است و مقام‌های حزبی و بوروکرات‌ها را مجبور ساخته که برای کنترل فعالیت‌های اقتصادی بیشتر تلاش کنند. ولی هر دو «نقص» یاد شده با معکوس شدن روند اصلاحات عمده‌تر از میان رفته است.

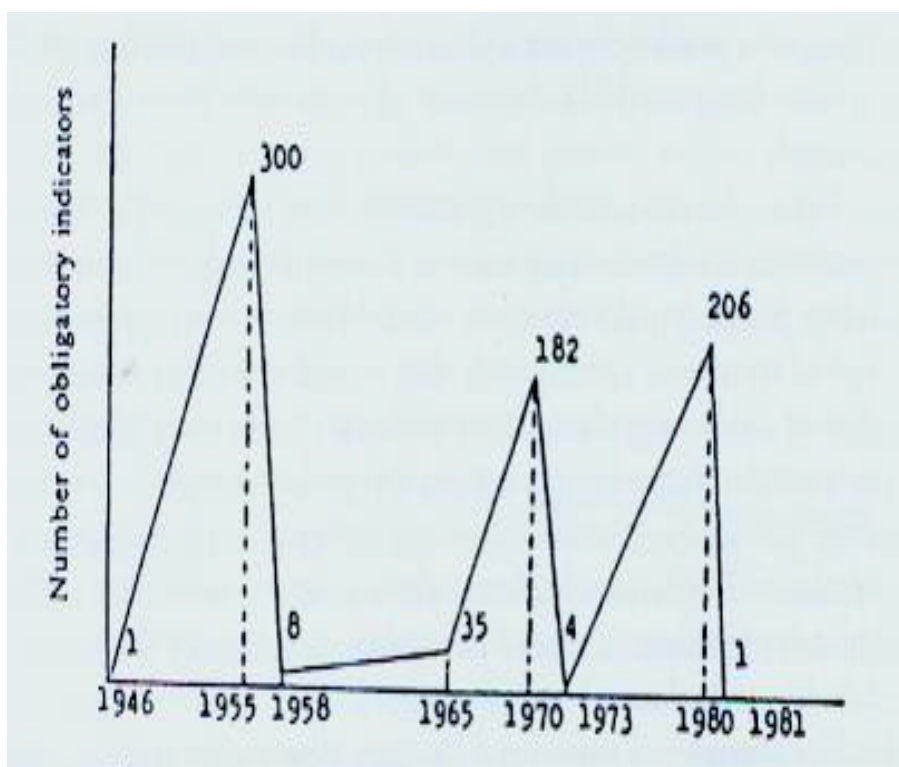
همان‌گونه که در بالا شرح داده شد، زمانبندی اقدامات ضداصلاحی به وقایعی مانند درجه وخیم شدن عملکرد اقتصادی و وجود فشار مردمی برای انجام اصلاحات و میزان این فشار بستگی دارد. در نتیجه، مؤثرترین زمان برای انجام اقدامات ضداصلاحات را نمی‌توان از پیش تعیین کرد. مخالفین اصلاحات در انتخاب نوع اقدامات آزادی عمل زیادی دارند. آنها می‌توانند با کنترل فعالیت‌های اقتصادی، عدم موفقیت اصلاحات را تضمین کنند. موفق‌ترین استراتژی‌ها برای تحریف برنامه‌های اصلاحی به شرح زیر است:

- **شبه بازسازی:**^۱ چنین برنامه‌هایی برای حفظ ساختار نهادی و حذف تعدادی از مقامات میانی در سلسله‌مراتب بوروکراتیک انجام می‌شود. در عین حال مرجح است که چند نهاد اجرایی جدید ایجاد شود تا تعداد مشاغل پردرآمد برای مقامات حزبی کمابیش و تا حد امکان ثابت باقی بماند. شبه بازسازی، مانوری ازسوی مخالفان اصلاحات در فرآیند رفرم در چکسلواکی در سال ۱۹۶۷، مجارستان در سال ۱۹۶۸، در تمامی فرآیندهای اصلاحی در لهستان در سال‌های ۱۹۵۶-

۱۹۵۸، ۱۹۷۲ و ۱۹۸۳ و در اتحاد شوروی در سال‌های دهه ۱۹۸۰ بوده است.

- محدود ساختن تعداد شاخص‌های دستوری برای مؤسسات: این سیاست جایگزینی برای حذف اقتصاد دستوری است که به‌طور گسترده در اکثر برنامه‌های اصلاحات اقتصادی اعمال شده است. هرچند، به دلیل بلا تغییر باقی ماندن ساختار نهادی در سیستم‌های نوع شوروی، بسیاری از شاخص‌های اجباری در اقتصاد برنامه‌ریزی شده دیر یا زود مجدداً بازتولید می‌شوند در حالی که در فرآیند اصلاحات، شاخص‌های جدیدی نیز به شاخص‌های قبلی افزوده شده است. نمودار ۲ تغییر در تعداد شاخص‌های اجباری در لهستان، در فاصله سال‌های ۱۹۴۶-۱۹۸۱ را نشان می‌دهد.

نمودار ۲. تغییر در تعداد شاخص‌های اجباری در لهستان در سال‌های ۱۹۴۶-۱۹۸۱



مأخذ: یرماکوویتز (۱۹۸۳).

نمودار ۲ تغییر در تعداد نمایه‌های اجباری در صنایع مهندسی لهستان در فاصله سال‌های ۱۹۴۶-۱۹۸۱، همراه با تحمیل برنامه‌ریزی مرکزی و تلاش برای اصلاحات اقتصادی و معکوس شدن روند اصلاحات را نشان می‌دهد.

اهرم دیگر مقابله با اصلاحات اقتصادی تغییر و جابجایی شاخص‌های اجباری، به‌جای کاهش



تعداد آنهاست. برای مثال در چکسلواکی، شمار شاخص‌های اجباری در صنعت از ۱۱۲۰ در سال ۱۹۶۵ به ۶۶ در سال ۱۹۶۶ کاهش یافت؛ ولی همزمان ۵۱۰ مورد جدید تحت عنوان «سمت‌گیری» و «شاخص‌های کمکی» ایجاد شد. مشابه همین موضوع در اصلاحات سال‌های دهه ۱۹۸۰ در اتحاد شوروی تکرار شد. شمار کثیری از شاخص‌ها به مقوله جدید «آمارهای کنترلی» منتقل شدند تا مؤسسات را در فعالیت‌هایشان «هدایت» کنند.^۱

– الغای اقتصاد دستوری همراه با حفظ سهمیه‌بندی نهاده‌های تولیدی: حتی زمانی که اکثر اهداف تولیدی مربوط به برنامه‌ریزی متمرکز به‌طور رسمی ملغی شوند (که به ندرت روی می‌دهد) تخصیص منابع کمیاب توسط افراد مافوق در بوروکراسی چند لایه اقتصادی ادامه می‌یابد.^۲ مدیران می‌دانند که هرگونه تولیدی بجز آنچه که توسط افراد مافوق «توصیه» شده، شانسی آنها را برای به‌دست آوردن منابع کمیاب کاهش می‌دهد؛ زیرا این منابع به شرکت‌هایی منتقل می‌شود که محصولات «اولویت‌بندی شده» را تولید می‌کنند، یعنی شرکت‌هایی که مورد التفات بوروکرات‌های اقتصادی یا مقامات حزبی قرار دارند. این الگو در برنامه اصلاحی سال ۱۹۸۲ لهستان، که سهم نهاده‌های تولیدی سهمیه‌بندی شده را به ۹۰ درصد افزایش داد، بارز بود. مشابه همین وضعیت در مورد برنامه‌های اصلاحی اتحاد شوروی برای لغو اقتصاد دستوری نیز مصداق داشت. در طول سال‌های دهه ۱۹۸۰ فضای محدود مانور برای مؤسسات صنعتی شوروی، به‌دلیل سهمیه‌بندی تمامی نهاده‌های تولیدی، تقریباً به صفر تنزل پیدا کرد.

– الغای اقتصاد دستوری و سهمیه‌بندی ولی حفظ حق استخدام و اخراج مدیران شرکت‌ها: این تحول «انقلابی» تاکنون فقط در مجارستان روی داده است. هرچند، همان‌گونه که در بالا اشاره شد، سیستم دستوری و سهمیه‌بندی توسط دستگاه برنامه‌ریزی مرکزی در مجارستان به اقتصاد غیرمتمرکز و بازاری تحول نیافت، زیرا ساختار حقوق مالکیت در بخش دولتی تغییر نکرد. مدیران مؤسسات همچنان به مافوق‌هایشان وابسته بودند و ارزیابی‌های دوره‌ای آنها بر مبنای میزان وفاداری‌شان صورت می‌پذیرفت. در شرایطی که پست سازمانی، میزان حقوق و مزایای مدیران به بوروکرات‌های مافوق وابسته بود، آنان، عمل بر مبنای توصیه‌های مافوق را بر افزایش کارایی مؤسسه ترجیح می‌دادند. در چنین فضایی، اهمیت توصیه‌های مقام‌های مافوق کمتر از دوران اقتصاد دستوری نبود. به‌علاوه، در مجارستان بازار واقعاً جایگزین برنامه‌ریزی متمرکز نشد؛

۱. چرونی زتاندر، ۳۱ دسامبر ۱۹۸۷.

۲. حتی با الغای رسمی اقتصاد دستوری در لهستان در اصلاحات سال ۱۹۸۲، بسیاری از دستورات مرکزی برای تولیدات نظامی و بخش بزرگی از شبکه توزیعی تداوم یافت. وضعیت اصلاحات مجارستان در سال ۱۹۶۸ که به‌طور نظری هم برنامه‌ریزی مرکزی و هم سهمیه‌بندی کالاها را کنار گذاشت نیز با لهستان سال ۱۹۸۲ چندان متفاوت نبود.

بنابراین، شاخص‌های کمکی و هدایت‌کننده، جایگزین کنترل مستقیم گردید و فرآیند چانه‌زنی میان مدیران و بوروکرات‌های اقتصادی برای تغییر مقدار شاخص‌ها و میزان نهاده‌های تولیدی و با ترکیبی از مداخلات آشکار و پنهان، رسمی و غیررسمی، مداوم یا موردی در فعالیتهای مؤسسات همراه گردید.^۱

اقدامات ضداصلاحی که برای حفظ قدرت کنترل بر فعالیتهای اقتصادی طراحی می‌شود با دیگر اقدامات تکمیل و تقویت می‌گردد. این اقدامات تکمیلی شامل اعلام سیاست‌های مختلف یا بخشنامه‌های موردی است که به روند اصلاحات ضربه وارد می‌کند و حتی اگر سیاست‌های اصلاحی اجرا شود، توان مؤسسات برای استفاده از فرصت‌های سودآور ناشی از اصلاحات کاهش می‌یابد. این اقدامات به افزایش هزینه‌ها، کاهش کیفیت و کهنه‌تر شدن مدل محصولات منجر شده و کارآیی مؤسسات را تنزل می‌دهد. طنز تلخ آنکه مخالفان اصلاحات این نتایج منفی را که ناشی از مداخلات آنهاست، دلایلی برای شکست اصلاحات عنوان می‌کنند و آن را دستاویزی برای مبارزات خود جهت معکوس کردن روند اصلاحات می‌نمایند.

تبلیغ علیه اصلاحات نیز مکمل دیگر اقدامات است. در این تبلیغات معمولاً دو مبحث مطرح

می‌شود:

«اصلاحات به افزایش تورم منجر می‌شود». درحالی که اصلاحات معمولاً تورم پنهان را آشکار

می‌سازد.

«اصلاحات نابرابری را افزایش می‌دهد». هرچند اصلاحات معمولاً حداقل در آغاز به

شرکت‌های کوچک و کارآمد پاداش می‌دهد و شکاف غیرمنصفانه مزد و حقوق را که به نفع کارکنان مؤسسات بزرگ بوده کاهش می‌دهد.

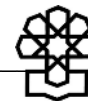
گفته‌های انتقادآمیز افراد یا کارکنان مؤسسات بزرگ در روزنامه‌ها و دیگر وسایل ارتباط

جمعی بزرگ‌نمایی می‌شود تا مبارزه علیه اصلاحات تقویت شود و از طریق اعلام نظریات متفاوت

مردم، مقابله با اصلاحات مشروعیت یابد.^۲

۱. در دوران برنامه‌ریزی مرکزی، چانه‌زنی معمولاً در دوره اجرای برنامه انجام می‌شد؛ ولی از سال ۱۹۶۸، جریان چانه‌زنی پیش از اجرای برنامه بسیار متداول گشت که به افزایش کارآیی یاری رساند.

۲. نویسنده در مورد تلاش برای کسب حمایت کارکنان مؤسسات شنیده است. در طول تجزیه چند شرکت بزرگ در مجارستان (که شغل و حقوق بالایی که متناسب با اندازه مؤسسات بود تهدید می‌کرد) مقامات ارشد حزب کمونیست در مؤسسه Csepel در بوداپست تلاش کردند تا از طریق سازماندهی یک اعتصاب اعتراضی در روند اصلاحات خرابکاری کنند. ولی دورانی که حزب کمونیست می‌توانست در کشورهای با سیستم شوروی اعتصاب‌های موفقیت‌آمیز به راه بیاندازد گذشته بود. آنها نتوانستند مشتی هوادار جمع کنند. تلاش آنها شکست خورد (اتفاقاً در سال ۱۹۵۶ شرکت Csepel یکی از شرکت‌هایی بود که طولانی‌ترین نبرد را با سربازان شوروی داشت).



۳. چشم انداز شکست - راهکارهای محتمل

این تحلیل که براساس حقوق مالکیت و با تأکید ویژه بر ساختار انگیزشی قشر حاکم در سیستم‌های نوع شوروی استوار است، هم علل شکست‌های پی‌درپی در اصلاحات اقتصادی این سیستم‌ها را توضیح می‌دهد و هم امکان پیش‌بینی پیامدهای اصلاحات کنونی را فراهم می‌آورد. این تحلیل را می‌توان در مورد برنامه‌های اصلاحی در اتحاد شوروی، لهستان و چین به‌کار برد.

۱-۳. اتحاد شوروی

در اصلاحات اقتصادی شوروی، حقوق مالکیت، هم در ارتباط با توزیع ثروت در میان قشر حاکم و هم در ارتباط با بده - بستان‌ها در میان مدیران و مقامات ارشد، بلا تغییر باقی ماند؛ فقط «مهره‌های فاسد رده دوم» به‌طور تمثیلی تنبیه شدند. در جریان اجرای برنامه‌های اصلاحی، تمامی اقدامات ممکن در جهت شکست اصلاحات از همان ابتدا به‌کار گرفته شد.

در اتحاد جماهیر شوروی، شبه بازسازی و محدودسازی ساختگی شاخص‌های اجباری اقتصاد دستوری در مقابله با اصلاحات مورد استفاده قرار گرفت. تحولات از بالا، شامل تغییر در وزارتخانه‌های صنعتی و کمیته‌هایی که نقش وزرای در سایه را اجرا می‌کردند، در ظاهر با یکپارچه کردن عرضه‌کنندگان و خریداران زیر چتر یک بوروکراسی واحد، به دنبال کاهش عدم اطمینان و از میان بردن کمبودها بود. در پی این تحولات، هر کمیته عملاً به خریداران مستقیم خود خدمات بهتری عرضه می‌کرد؛ درحالی که دیگر خریداران که زیر نظر کمیته‌های دیگری بودند، نادیده گرفته می‌شدند یا اوضاعشان بدتر می‌شد.

عطف توجه به اتحادیه‌های کارگری در مؤسسات (اقدامی که بارها در سیستم‌های نوع شوروی با شکست مواجه شده) اقدام مشابه دیگری در مقابله با اصلاحات بود. وزارتخانه‌ها و اتحادیه‌های کارگری علاقه‌ای به افزایش کارایی نداشتند، ولی مایل بودند آمارهایی ارائه دهند که نشانگر افزایش میانگین‌ها از یک سال به سال بعد باشد. بسیاری از کارشناسان نشان داده‌اند که وزارتخانه‌ها و اتحادیه‌های کارگری منابع کمیاب را بین تولید جاری و کالاهای سرمایه‌ای به‌نحوی بازتوزیع می‌کردند که به نتایج مطلوب خود، یعنی افزایش این میانگین‌ها دست یابند. بنابراین آنها منابع را از مؤسسات نسبتاً کارآمد به‌سوی مؤسسات ناکارآمدتر منتقل می‌کردند. معماران اصلاحات شوروی در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، به این مسئله در اوایل سال ۱۹۸۸ اشاره کرده‌اند.^۱

۱. به مقاله گاوریل پوپف، یکی از مشاوران نزدیک گروه حاکم در اتحاد شوروی مراجعه شود به *Sovietskaya Kultura*، ۵ ژانویه ۱۹۸۸.

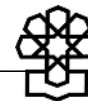
در ارتباط با صادرات، به جای وزیر تجارت خارجی به وزرای صنعتی، کارشناسان و در موارد معدودی به مؤسسات تأکید شد. این اقدام نیز موفق نبود، زیرا اشتباهات گذشته را اصلاح نمی‌کند و در فضای اقتصادی نامناسب موجود و کمبود نهاده‌های تولیدی، انگیزه‌ای قوی برای نوآوری و ارتقای کیفیت تولیدات و کاهش هزینه‌ها، برای حضور در بازارهای جهانی وجود نداشت. چنین شرایطی احتمال کسب منافع برای صنایع از طریق تجارت را از میان می‌برد.^۱

تجربه سیستم‌های نوع شوروی در محدودسازی اهداف تعیین شده توسط برنامه مرکزی نیز تاریخی طولانی از شکست دارد. اصلاحات لهستان در سال‌های ۱۹۵۶-۱۹۷۳، چکسلواکی ۱۹۶۷ و شبه‌اصلاحات دیگر در سایر اقتصادهای نوع شوروی این فرضیه را تأیید می‌کند. تلاش برای کاهش ناکارایی‌ها از طریق انعقاد قرارداد با گروه‌های کوچکی برای وظایفی معین در مقابل دریافت حقوق و مزد معین، عملکرد اقتصادی در بخشی از مؤسسات شوروی را بهبود بخشید، ولی این بهبود جزئی بود و مدتی طولانی دوام نیاورد. زیرا مؤسسات در سیستم‌های نوع شوروی با محدودیت‌های زیادی دست به گریبان بودند.

اول آنکه در شرایط وجود مازاد تقاضا، کمبود نهاده‌های تولیدی و عدم اطمینان در محیط کسب‌وکار، بی‌توجهی کارگران و عدم کارآیی نیروی انسانی نقش رده دومی در ناکارآمدی مؤسسات دارد. بنابراین اگر برخی از فعالیت‌ها به گروه‌های کوچک واگذار شود و کارگران در این گروه‌ها بر تلاش خود بیافزایند، افزایش کوشش آنها، ممکن است تأثیرچندانی در کارآیی مؤسسه برجای نگذارد. این شکست به افزایش هزینه منجر می‌شود بدون آنکه منافعی را به دنبال داشته باشد. به علاوه به بروز تقابل در میان سطوح بالای بوروکراسی اقتصادی منجر می‌شود. در شرایطی که به کارگران، برای انجام قرارداد، مزد پرداخته می‌شود؛ ولی در بسیاری مواقع نهاده‌های تولیدی به موقع به کارخانه‌ها تحویل داده نمی‌شود، هزینه‌ها افزایش می‌یابد. در چنین شرایطی، ایده انتقال برخی از فعالیت‌ها به گروه‌های خارج از کارخانه به شکل‌گیری بافت نهادی بی‌فایده دیگری منجر می‌شد که منافع آن به سرعت کاهش می‌یابد و کاملاً از میان می‌رود. در نهایت حتی شلاق زدن بر گروه‌های کاری جدید از طریق تشدید انضباط کاری و اجرای برنامه‌های نظارتی و تهیه گزارش‌های پی در پی نیز ثمری نخواهد داشت.^۲

۱. فرض کنیم که صنایع برای ارتقای کیفیت محصولات خود تلاش کنند؛ آنها به دلیل کیفیت پایین نهاده‌های تولیدی داخلی، در بازارهای بین‌المللی شکست خواهند خورد.

۲. ذکر این نکته جالب است که همبستگی قوی میان گزارش‌های مربوط به بهبود رشد شاخص‌های اقتصادی و تشدید مبارزه علیه گزارش‌های ساختگی در مورد تحقق اهداف برنامه وجود دارد. وینیکی (۱۹۸۶ ب) نشان داده که سال‌های دهه ۱۹۸۰، دوران حرکت در سراسر شیب، دوران دیگری از افزایش برآوردهای بزرگنمایی شده از عملکرد اقتصادی بوده است.



نهایتاً آنکه تلاش‌های شوروی برای ایجاد انگیزش‌های جدید برای کارگران غیریدی به‌عنوان ابزاری برای حذف اهداف برنامه‌ریزی شده، همانند برنامه انعقاد قرارداد انجام کار با گروه‌های خارج از کارخانه، تأثیر اندکی بر عملکرد مؤسسات برجای گذاشت. افزایش شکاف مزد میان کارگران یقه‌سفید و یقه‌آبی به سرعت از میان رفت. وینیکی (۱۹۸۸ ب) نشان داده که سیستم‌های نوع شوروی به ایجاد مازاد تقاضا برای کارگران، به ویژه کارگران یدی گرایش دارند. چنین مازاد تقاضایی، با توجه به کاهش عرضه کارگران ساده، شکاف مزد میان کارگران ساده و کارگران ماهر را از میان می‌برد. در واقع، در برخی از کشورها این شکاف به نفع کارگران ساده تغییر کرد. حتی در مداخلات مشابه در لهستان و چکسلواکی، اقدامات مشابه برای افزایش مزد و حقوق نیروی کار متخصص، همگرایی مزد کارگران ماهر و غیرماهر را معکوس نکرد و فقط این روند را برای دو یا سه سال به تعویق افکند.

۲-۳. لهستان

اصلاحات لهستان در سال ۱۹۸۲ را - به‌رغم تلاش‌های مخالفان در شرایط حکومت نظامی - نمی‌توان یک شکست کامل به حساب آورد. هر چند ساختار حقوق مالکیت تغییر نکرد، از میان بردن بخش اعظم اقتصاد دستوری، ایجاد محدودیت‌هایی در سیستم سهمیه‌بندی کالاها و کاهش کنترل‌های قیمتی با موفقیت انجام شد. با آنکه اقدامات مخالفان اصلاحات بخش بزرگی از آزادی عمل مؤسسات را از میان برد، میزان تمرکززدایی در سال‌های دهه ۱۹۸۰ بیشتر از دهه ۱۹۷۰ بود. هیئت مدیره انتخابی در مؤسسات^۱ بخشی از حقوق خود را حفظ کرد، هر چند این حقوق از همان ابتدای اصلاحات در سال ۱۹۸۲ با محدودیت‌هایی مواجه گردید. با وجود این، اصلاحات سال ۱۹۸۲ نتوانست عملکرد کارآمد مؤسسات را تضمین کند. در نتیجه شکست اصلاحات تضمین شد. هرچند مقامات حزبی و بوروکرات‌های اقتصادی ناگزیر گردیدند که برای کنترل فعالیت‌های اقتصادی تلاش بیشتری به خرج دهند.^۲

در سال ۱۹۸۷ شکست آخرین دور برنامه‌های اصلاحی در لهستان حتی برای حکمرانان نیز مشهود شده بود. به همین دلیل دستگاه‌های تبلیغاتی برای «مرحله دوم» اصلاحات اقتصادی شروع

۱. منظور از مؤسسات در این گزارش بنگاه‌های عمومی دولتی است.

۲. تصویر فوق‌العاده‌ای از این واقعیات در دستورالعمل منتشره از سوی کمیته مرکزی حزب کمونیست در ارتباط با فرآیند «مشورتی» در ارتباط با رقابت برای پست‌های مدیریتی انعکاس یافته است (در بسیاری از مؤسسات هیئت مدیره حق انتخاب از میان کاندیداها را داشتند، هر چند دست آخر مدیران باید توسط وزیر مربوطه منصوب می‌شدند). با وجود اینکه گروه‌های ذینفع همواره می‌توانستند از نصب افراد «نامطلوب» جلوگیری به عمل آورند و افراد مورد نظر خود را به مؤسسات تحمیل کنند؛ تعداد کمیسیون‌های «مشورتی» در درون کمیسیون‌های انتخاب‌کننده، بسیار بیشتر از قبل شد.

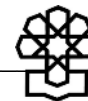
به تبلیغ کردند و دستگاه بوروکراسی دستورات عملی را در ارتباط با تحولات آتی ارائه کرد. ولی در درون دستورات عمل جدید نیز تمامی علائم مربوط به حرکت‌های ضد فرمیستی وجود داشت. این برنامه در شعارهای مربوط به تشویق کارآفرینی، نوآوری، استقلال مؤسسات و نقش قیمت در اقتصاد بسیار رادیکال بود؛ ولی ساختار نهادی را اساساً بلا تغییر نگاه می‌داشت و سیاست‌های مداخله‌گرانه‌ای را پیشنهاد می‌کرد که «مرحله دوم» اصلاحات را، مانند مرحله اول، با احتمال شکست مشابهی مواجه می‌ساخت.

به دلیل وضعیت سیاسی خاص زمان معرفی برنامه اصلاحات اقتصادی در سال ۱۹۸۲، احتمال موفقیت اصلاحات در لهستان از دیگر کشورهای دارای سیستم‌های نوع شوروی متمایز است. حاکمان لهستان به ظاهر تلاش می‌کردند که موافقت اعضای قشر حاکم (به‌ویژه مقام‌های ارشد حزبی و بوروکرات‌های اقتصادی) را نسبت به برنامه‌های اصلاحی برای خروج از بحران جلب کنند. از این رو سهم کالاهای مصرفی که به خارج از کانال‌های معمولی تجاری منتقل می‌شد، به شدت افزایش یافت. درصد اتومبیل‌ها و کاپن‌های اختصاص یافته به قشر ممتاز از ۲۰ درصد در سال‌های دهه ۱۹۷۰ به ۴۰ درصد در اوایل دهه ۱۹۸۰ افزایش یافت.^۱ آمار منطقه‌ای در مورد میزان کالاهای بادوام مصرفی خانوارها نشان می‌داد که ۴۵ درصد از این کالاها به فروش‌های ویژه اختصاص یافته است (آمار رسمی برای سال ۱۹۸۳ معادل ۳۸ درصد از کل کالاهای صنعتی غیرخوراکی، از جمله اتومبیل بوده است). حتی اگر در نظر گرفته شود که حاکمان تلاش کرده‌اند که اعضای اتحادیه‌های جدید کارگری را، از طریق توزیع کالاهای مختلف بخرند، این سهم برای قشر حاکم به نحو تکان‌دهنده‌ای بالا بوده است (ذکر این نکته ضروری است که اتومبیل جزء کالاهایی بوده که توسط اتحادیه‌های کارگری توزیع نمی‌شده است).

تعداد پست‌هایی که توسط مقام‌های حزبی اشغال می‌شد از ۱۰ هزار در سال‌های دهه ۱۹۷۰ به ۲۵۰ هزار در سال‌های دهه ۱۹۸۰ افزایش یافت. بنابراین، دسترسی قشر حاکم به پست‌های پردرآمد به نحو چشمگیری افزایش یافت. در واقع در مقایسه با تخمین وسلنسکی در سال ۱۹۸۴ برای اتحاد شوروی (۷۵۰ هزار پست)، میزان کنترل رسمی حزب کمونیست بر پست‌های مدیریتی در سال‌های دهه ۱۹۸۰ در لهستان بسیار بالاتر از اتحاد شوروی بوده است.

اگر رفتار قشر حاکم در اتحاد شوروی و لهستان، به‌عنوان نمونه‌ای از عملکرد این احزاب در دوران بحران در نظر گرفته شود، سیستم‌های نوع شوروی قادر به نجات کشور از مشکلات اقتصادی نیستند.

۱. هر چند به دلیل کاهش میزان تولید و افزایش صادرات، میزان مطلق آنها کاهش پیدا کرد.



در وهله اول، زمانی که اقشار حاکم، به رغم کاهش مطلق در ثروت ملی، منافع خود را ثابت نگاه می‌دارند، سهم بیشتری از ثروت باقیمانده را به چنگ می‌آورند. این عمل میزان ثروتی را که براساس شایستگی باید میان مردم توزیع شود، کاهش می‌دهد و به تبع آن انگیزه برای عملکرد مناسب را تضعیف می‌کند (حتی اگر فرض شود که اصلاحات اقتصادی به تقویت انگیزه‌ها منجر می‌شود).

در درجه دوم، گسترش نفوذ مقام‌های حزبی بر اقتصاد ملی، با توجه به اثر انتخاب معکوس برای پست‌های مدیریتی (و با توجه به اینکه مدیران منصوب شده از توصیه‌های مقامات مافوق تبعیت می‌کنند) توان مؤسسات را برای اصلاح عملکرد اقتصادی کاهش می‌دهد.^۱ سرانجام آنکه، حتی در شرایطی که اصلاحات واقعی به عدم تمرکز و سمت‌گیری بازار معطوف است، که اصلاحات سال ۱۹۸۲ در لهستان قطعاً این گونه نبوده است، رفتار مخرب مقام‌های حزبی مانع از بروز نتایج مثبت از انجام اصلاحات است.

در مقام مقایسه می‌توان گفت که در شرایط بروز بحران، اقتصادهای مبتنی بر بازار، بهتر از اقتصادهای نوع شوروی، قادرند از طریق دولت‌های منتخب بحران را مدیریت کنند. با استفاده از اصطلاح شومپیتر می‌توان ویژگی مثبت رفتار خلاق شکل گرفته در بحران اقتصادی در اقتصادهای مبتنی بر بازار را «تخریب خلاق»^۲ نامید درحالی که به‌طور موازی می‌توان از اصطلاح «انهدام مخرب»^۳ برای رفتار ناشی از بحران در اقتصادهای نوع شوروی استفاده کرد.

۳-۳. چین

اصلاحات اقتصادی در چین، پیش از آغاز اصلاحات مشابه در اتحاد شوروی، مباحثات بسیاری را در غرب برانگیخته است. به نظر می‌رسد که خوشبینی ناظران غربی و اصلاح‌طلبان چینی انعکاسی از آرمان‌های آنها باشد و نه چیز دیگر. دن شیائو پینگ، پیش‌آهنگ اصلاحات چینی، امیدوار بود که اصلاحات در مناطق روستایی در طول سه سال و در شهرها در طول پنج سال تأثیر مثبت خود را نشان دهد، ولی همان‌گونه که در قسمت‌های قبل نشان داده شد رابطه‌ای علی میان اصلاحات در کشاورزی روستایی و اصلاحات صنعتی شهری وجود ندارد. میزان منافی که در اثر تداوم مداخله در فرآیند تولید توسط قشر حاکم کسب می‌شود، به نحو قابل توجهی در بخش صنعت بیش از کشاورزی است؛ بنابراین چشم‌انداز موفقیت اصلاحات در صنایع بسیار محدودتر است.

۱. جالب آنکه حتی سازمان‌های کنترل رسمی در لهستان اعلام کرده‌اند که همان شیوه انتخاب مدیران براساس وفاداری به حزب بعد از اجرای برنامه‌های اصلاحی نیز تداوم یافته است. به مصاحبه دبیر منطقه‌ای Wrocław، ۳ آوریل ۱۹۸۵ مراجعه شود.

2. Creative Destruction

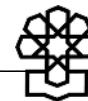
3. Destructive Destruction

موفقیت جزئی در اصلاحات کشاورزی در چین، تأثیری بر میزان موفقیت اصلاحات در بخش صنعتی این کشور ندارد. مجارستان نمونه‌ای در این مورد است. موفقیت اصلاحات در بخش کشاورزی مجارستان، به موفقیت اصلاحات در بخش صنعت منجر نشد. در طول دو دهه از اجرای اصلاحات در سال ۱۹۶۸، صنایع مجارستان کمابیش اصلاح نشده باقی ماند. افزایش جزئی در کارآیی صنایع این کشور ناشی از تمرکززدایی و سمتگیری به سوی اقتصاد بازار نبود، بلکه اعمال سیاست‌های محتاطانه که برخی از بدترین آثار سیستم سنتی شوروی را حذف می‌کرد، به افزایش کارآیی صنایع منجر شد.

دلیل اینکه چرا قشر حاکم در مجارستان این‌گونه سیاست‌های اصلاحی را اعمال کرد، روشن است. برخلاف مجارستان، در چین کمونیست هیچ انقلاب مردمی رخ نداده بود و شوروی در چین مداخله‌ای نداشت؛ بنابراین قربانیانی که بخواهند نفوذ خود را در تقابل میان اصلاحات و ارتجاع افزایش دهند در چین وجود نداشت. از سوی دیگر، مائوئیست‌های داخلی احتمالاً تأثیر مشابهی بر مقام‌های حزبی و بوروکرات‌های اقتصادی داشته‌اند. مائوتسه دنگ یک اصلاح‌طلب اجتماعی بود که به دنبال ایجاد یک ناکجاآباد، بسیاری از مقام‌های حزبی و بوروکرات‌های اقتصادی (ولی نه نیروهای نظامی یا پلیس) را از طریق محاکمه‌های ظالمانه و بازجویی‌های تحقیرآمیز از سر راه خود برداشت. در نتیجه، کارگزاران حکومت، که هنوز خاطرات «انقلاب فرهنگی» را فراموش نکرده‌اند، احتمالاً تداوم دوران ثبات را ترجیح می‌دهند. آنها پذیرفته‌اند که منافعشان همراه با بالا رفتن میزان ثروت ملی افزایش خواهد یافت، حتی اگر موقعیت و منزلت آنها در مقایسه با کارآفرینان بخش خصوصی پایین آمده باشد.

با وجود این ممکن است که گرایش‌ها در طول زمان، با کمرنگ شدن خاطره «انقلاب فرهنگی» تغییر کند. حفظ اصلاحات ایجاب می‌کند که منافع قشر حاکم در طول زمان محدودتر شود و در نهایت نفوذ اعضای حزب کمونیست در بخش صنعت کاملاً از میان برود. در هر حال، در کشورهای نوع شوروی، از جمله چین، که در آنها، به‌رغم بلاتغییر ماندن ساختار حقوق مالکیت، بخش مهمی از قشر حاکم قدرت خود را برای کسب رانت از دست می‌دهند، وضعیت بی‌ثبات و ناپایدار است. تغییر شکل یا از میان رفتن حزب سیاسی تمامیت‌خواه و بوروکرات‌های اقتصادی یکی از پیامدهای محتمل این گونه بی‌ثباتی‌هاست. معکوس شدن روند اصلاحات از دیگر احتمالات است. متأسفانه احتمال تغییر حاکمیت سیاسی کمتر از احتمال معکوس شدن روند اصلاحات است.

وینیکی (۱۹۸۷) پیش‌بینی کرده بود که در اثر بی‌ثباتی در چین در سال‌های آغازین دهه ۱۹۸۰، تحولات سیاسی چشمگیری در این کشور روی خواهد داد. بخشی از این پیش‌بینی با حذف مقام



دبیرکلی حزب کمونیست تحقق پیدا کرد. هرچند حذف این پست با حمایت از آزادی‌های سیاسی بیشتر همراه شد و نه آزادی اقتصادی. ضدحمله مقام‌های حزبی و بوروکرات‌های ناراضی بر اصلاحات اقتصادی تأثیر گذاشت و برخی از مفاد مهم اصلاحی (از جمله قانون فعالیت‌های مؤسسات و قانون ورشکستگی) از جریان بررسی در پارلمان کنار گذاشته شد و سیاست‌های اقتصادی همان راه حل‌های قدیمی برای حل مشکل عدم تعادل و تورم را دنبال کرد. به‌رغم انتقادات دبیرکل حزب «زائو زیانگ» در مورد «دیدگاه‌های غلط» در اواخر سال‌های دهه ۱۹۸۰، حرکت به جلو بسیار کند بوده است. به‌نظر می‌رسد که اصلاحات برای سال‌های آینده متوقف شود.

نتیجه‌گیری

به‌رغم تحلیل‌های بدبینانه‌ای که در این مقاله ارائه شده است، نباید نتیجه گرفت که اصلاحات اقتصادی در سیستم‌های نوع شوروی محکوم به شکست است. با این حال، این واقعیت است که دستیابی به موفقیت در انجام اصلاحات در سیستم‌های نوع شوروی، عمدتاً به دلیل هم‌پوشانی عرصه‌های سیاسی و اقتصادی، بسیار دشوار است. با وجود این، تحت شرایط خاص بروز بحران، که در طول دهه ۱۹۸۰ تمامی کشورهای اروپای شرقی را گرفتار کرده است، تحولات سیاسی ممکن است بر احتمال موفقیت اصلاحات اقتصادی تأثیری مثبت داشته باشد (رجوع شود به بانز ۱۹۸۴ و وینیکی ۱۹۸۴ الف و ۱۹۸۶ ب).

وینیکی (۱۹۸۶ س) دو سناریو را مطرح ساخته که ممکن است به اصلاحات اقتصادی واقعی منجر شود.

اولین سناریو مربوط به وضعیتی است که اجماع نظر در میان قشر حاکم از میان می‌رود و گروهی شکست می‌خورد که علاقمند به حفظ قدرت سیاسی و تداوم حیات ساختارهای موجود حق مالکیت است. سناریوی دوم وضعیتی را تصویر می‌کند که در اثر بحران‌های اقتصادی و افزایش هزینه‌های حفظ سیستم موجود و کاهش دارایی‌های ملی و لزوم تلاش بیشتر برای کنترل فعالیت‌های اقتصادی و غیراقتصادی، حزب کمونیست نفوذ خود را محدود می‌کند.

از آنجا که بحران اقتصادی در سیستم‌های نوع شوروی چندجانبه هستند، ترکیب مشکلاتی چون کاهش سطح رفاه زندگی، افزایش آلودگی محیط زیست و افزایش مرگ و میر سبب می‌شود که گروه‌های حاکم در مقابل سؤال‌های جدی قرار گیرند. در نتیجه، احتمال بروز یکی از دو سناریوی فوق شدت می‌گیرد. بروز هر یک از دو حالت فوق به تقویت چشم‌انداز اصلاحات اقتصادی و سیاسی در سیستم‌های نوع شوروی در آخرین دهه قرن بیستم منجر می‌شود.

منبع و مأخذ

Why Economic Reforms Fail in the Soviet System: a Property Rights-based Approach, in Empirical Studies in Institutional Change; Political Economy of Institutions and Decisions”, Eds.: Lee J. Alston, Thrainn Eggertsson, Douglass C. North, Cambridge University Press 1996



مرکز پژوهش‌ها
مجلس شورای اسلامی

شماره مسلسل: ۱۲۷۰۷

شناسنامه گزارش

عنوان گزارش: عوامل شکست اصلاحات اقتصادی در شرق (از دیدگاه حقوق مالکیت)

نام دفتر: مطالعات اقتصادی (گروه بخش عمومی)

ترجمه: زهرا کریمی موعاری

همکار: رسول رئیس‌جعفری مطلق

ناظر علمی: علی نصیری‌ا قدم

متقاضی: معاونت اقتصادی

ویراستار تخصصی: —

ویراستار ادبی: —

واژه‌های کلیدی: —

تاریخ انتشار: ۱۳۹۱/۹/۲۵